

بنی کریم با تاج سنت و میراث قوم به اسمی میسرالدوله وزیر الملک نواب محمد علی خان بهادر
صودت جنگ و ام اقبال بود و البته خلف الصدق عرش آشیانی جنت مکانی وزیرالدوله امیر
نواب محمد وزیر خان بهادر نصرت جنگ ابن غفران نائب جنت آیات میرالدوله وزیر الملک
نواب محمد امیر خان بهادر شمشیر جنگ بانی ریاست محمد آبا و عرف ثوکنک انعمه الله تعالی بغفرانه
الغیرم و فضائل الخیر مرتب نموده شد تا حقیقه اصلی و کیفیت کلی تغیر بالمال از روی جواز و عدم جواز
آن بروی قول و فعل آنحضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله و سلم و روی صحابه و خلفای راشدین
رضوان الله تعالی علیهم اجمعین و اقوال ائمه مجتهدین رحمهم الله تعالی الی یوم الدین بنشیند طالب
حق بوجه حدیر جلوه انکشاف و بیداری و تاب ظهور و هویدای برافروزد و قبول و بامد التوفیق باید
و انست که تغیر بر وزن بقصر لطف با خود از عز و رفیع عین محله و سکون زای تجدد و رای محله در آخر
بمعنی رد و منع است و در عرف اهل شریع تا ویست که کمتر از خدا باشد و بفتح و رفعت بمعنی
حاکم میان دو چیز و نهایت و کنا چتریست و نیز و فقها عقوبت مقدر و مقرر است که در آ
میشود و خداوند تعالی بر بنده تابا و دیگر گناه کند این تمام جسم الله تعالی در فتح القدر میگوید که
محاسن و خوبیهای حدود و تغیرات زیاده از انست که در احاطه قیصر یا در حیطه تحریر توان آورد
فقیه و غیر فقیه و در معرفت و ادراک این معنی که مشروحیت و تغیر حدود و تغیرات برای امتناع
و باز داشتن عباد از افعال نامستزاکارهای بوجیه فساد است هر دو برابر اند چنانچه در مثال
تفصیل و اطلاق دریت و اشتباه نسب و در شرب خمر و غیره مسکرات زوال عقل و آبرو و زیره
و گرفتن اموال مردم سرزد و میگرد و و قیاح و نامستزاهای این امور مکنون غوطه و نقش لمبای
خلاق است و از همین است که در ملای از مل و در دینی از او یان قتل نفس اگر نفس بال غیر و آبرو و زیره
احدی از مردمان جهان بناحق و زنا کردن و مانند اینها نقش جواز و اباحت نه پذیرفته پس
هرگاه بیک فساد و نکوهیدگی امور مذکور حکم عموم و شمول پیدا کرده است حدود و تغیرات که از ارتکاب
انسان منع و باز دارنده خلاق اند با خصوص از حقوق ابدی او تعالی شأنه و تقدس تواند بود و

زیر که بر دوام بودن آنها بخصوص از حقوق او تعالی شانہ نتایج شایسته و ثمرات عامه
و کامله است و از همین حکمت پرده کشا و پیرین سبب راه نمانست که گفته اند مقصود از شریعت آنها
از بارها بر تفریبات العباد است و تحقیق آنست که بعضی مشایخ گفته اند که حد و تعزیرات موانع
قبل فعل و در ذرات جبریده اند یعنی علم بشری است آنها باز میدارد انسان را از اقدام بر فعل قبیح و اجرا
آنها منع می نماید از عود کردنش بسوی آن و آنچه صاحب هدایه گفته که طهارت حد و تعزیرات
بعد از ایقاع آن اقتضای آن میکند که در شریعت حد و تعزیرات طهارت هم مقصود باشد
لیکن از آنها این معنی مقصود اصلی نیست بلکه تابع است مرامصل مقصود و اما که آن از بار مردوم است
پس این قول صاحب هدایه خلاف مذہب است زیرا که مذہب آنست که حد و سقوط اثم بیشتر
از وجود سبب خود هرگز عمل نمیکند بلکه حکمت مشروعیست حد و تعزیرات بجز از بار مری دیگر
نیست لیکن این قدر درست است که سقوط اثم و طهارت از گناه مذہب طوائف کثیر و اناهل علم است
و استدلال کرده اند بقول نبی صلی الله تعالی علیه و آله و سلم که در بخاری و ترمذی آمده است ان صاحب
من هذه المعاصي شديدا فعوقب له في الدنيا بما فيه وكفا قر له ومن صاحب شيئا
فستره الله فهو الا لله ان شاء عفى عنه وان شاء عاقبه و استدلال کرده اند صحاح
ما بقوله تعالی که در باره قطاع الطریق نزول میشت شمول فرموده لصمد خذی فی الدنیا و اخر
فی الاخره عذاب عظیم الا ان یس تابوا الی برای آنان خواری و رسوائی است در دنیا و برای
آنان در آخرت عذاب است عظیم مگر کسانی که توبه کرد و پذیر این آیه صاف دال است بر اینکه برای
آنان عقوبت دنیوی و اخروی هر دو نیست از عقوبت دنیوی عقوبت اخروی ساقط نمیکرد و دیگر
کسی که توبه کند البته در صورت عقوبت اخروی از و بایحاج ساقط نمیکرد و دند دنیوی نیز که
اجماع مستفاد شده است بر اینکه که توبه حد دنیوی را ساقط نمیکرد و اندکس واجب است حمل
کردن حدیث مذکور برین معنی که اگر در اثنامی عقوبت توبه کند آن برای او کفاره است ظاهر
همین است زیرا که متبادر آنست که هر گاه کسی را می زند یا رجم کنند بسبب جشیدن عقوبت دیدن

زیرا که درین آیات مزبور از وجبات محنت برای تشدید و تادیب است و حدیثی از امام قزوينی
 و همین را قزوينی نامند و نیز ثواب است تعزیری بجهت شرف چنانچه در فتح القابیر محیط و در جامع
 از ابو جعفر الی از ابن عمر رضی الله تعالی عنه و مرآت که در ذکر مود و تعلیم العباد و السلام کان فی
 عقبه عن اهل البیت و نیز امام احمد رحمه الله تعالی بدین الفاظ است که ما قرع عصبه عصبه
 ادبایمی بر مدار عسای خود و انابل خود و بلای ادب و پسران ایشان و در راه حق تعالی
 و تقدیس یعنی فرود گذشت کن تادیب چون که درین ایشان بر پستش حق تعالی شانه بهر و بیکه باشد
 و از بازداشتن شان از قسا و غافل مباحش پس یککه ادب پذیر و دوا طاعت و در نزد پدر و ام
 محتاج بر وزن نیست و نیز بخاری و در ادب از ابن عباس مرفوعاً آورده که علی سوطی که حیث
 براه اهلک یعنی بیاور تا زیاده خود را جایگزین بیند و ترا اهل توانستی و این حدیث را ابن همام رحمه
 الله در فتح القابیر و فضل تعزیر از محیط هم نقل کرده و نیز در بیان صغیر گفته که ابو نسیم از ابن عمر رضی الله
 عنهما مباحث مرفوعاً روایت کرده که علقوا السوطا حیث براه اهل البیت ای بیاورید
 تا زیاده را جایگزین بیند و نیز از ابن عباس مرفوعاً روایت کرده که تعالی مروت و رحمت و جلال
 علق فی سبیل سوطا یو د ب به اهل ای رحم کند خداوند تعالی مروت را که آید تحت در نهان
 خود تا زیاده که ادب و دیان اهل خود را نشی و نیز در تخریج برای است که بخاری و مسلم از ابی برده
 ابن دینار انصاری از ابراهیم که روایت کرده اند مع رسول الله صلی الله علیه و سلم یقول
 لا یجوز احد فوق عشرة اسواط الا فی حد من حد الله اتقی و ابوداود و ابن ماجه
 نیز روایت کرده است ای هر آینه بشنید از نبی صلی الله علیه و سلم را که میفرمود که جلد زده مشو و جلد
 نزد احدی زیاده برده سوطا که در حدی از ابو داود و احمد و ابی نعیم و ابی حاتم و ابی یوسف و ابی داود
 گفته روای جماعت الا انسانی و هم از ابراهیم بن عبد الرحمن بن عمار بن عبد الله
 که که بشنید از حضرت صلی الله علیه و سلم را که یقول لا عقوبة فوق عشرة اسواط الا فی حد
 من حد و الله میفرمود نیست عقوبت زیاده برده سوطا که در حدی از ابو داود و احمد و ابی نعیم و ابی حاتم و ابی یوسف و ابی داود

در بوم اوسط انالی هر سه رضی الله تعالی عنه اخراج کرده که گفت فرمود رسول الله صلی الله علیه وسلم
 لا تقرب فوق عشرين اسواط تخرج هذا يدنست تغير رز یاوه برده سوط و هم ابو داود و ابی یوسف
 رضی الله تعالی عنه اخراج کرده که فرمود نبی صلی الله علیه وسلم اذا ضرب احدکم فلیتواوجه
 انھی و قیله برزد کی شمایس باید که بر نیزه از رز و ن چهره و قیله برزدی از ابن عباس رضی الله تعالی
 عنه اخراج کرده که فرمود رسول صلی الله علیه وسلم اذا قال الرجل للرجل یا یهوی یا فاضله
 عشرين و اذا قال یا محنت فاضله عشرين و من وقع علی ذات محمد فاضله
 هرگاه که بگوید مردی را ای یهوی پس بزنی آنرا است در هرگاه که بگوید یا
 محنت پس بزنی آنرا است در هرگاه که کسی که واقع شود بر زنی ذات محرم خود پس بکشد آنرا کذا فی
 مشکوٰۃ فی شرح القدر گفته اند علیه السلام عزیرا قال غیره یا محنت و هم و شیخی الاخبار بن بیل
 الاوطار شوکانی گفته و عن بهزین حاکم بن ابیه عن جدّه ان النبی صلی الله علیه وآله
 و سلم حبس رجلا فی قهقهه ثم دخل عنه رواه الخمسة الا ابن ماجة ای هر سه نبی
 صلی الله علیه وآله و سلم قید فرمود مردی را در تنگنای پستری را که و آنرا از ان و نیزه در فتح القدر و فتح
 الرحمن شرح مواهب الرحمن برای ثبوت تغییر بسته آورده اند که در باره صبیان و اندک
 فاضله و هم علی ترکها عشر ای پس نیزه صبیان را بر ترک کردن خانه و در ده سالگی نیزه
 در نسل الاوطار شوکانی است عن هرمان بن حبیب عن ابیه عن جدّه قال انبت النبی
 صلی الله علیه وآله و سلم لغیر یحیی فقال لی الزمه ثم قال یا اخای یحیی ما تريد
 ان تفعل باسیر ثم رویت از هرمان بن حبیب و او از پدر خود روایت کرده و پدر او از جد
 که گفت آوردم نبی صلی الله علیه وآله و سلم را قرصی که برای من بود پس فرمود مرا از آن بگریزان
 یعنی مگذار این را پستری فرمود ای را و نبی تمیم را اوده داری که مکنی با قیدی خود و این حدیث را ابن ماجه
 هم اخراج کرده است و نیز شوکانی در نسل الاوطار از کثیر الراقی آورده که ندب اتخاذ السجین للتادیب
 و استیفاء الحقوق لفعل علی و عمر عثمان و کذا فی الدرة و السوء لفعل عمر عثمان رضی الله

قتالی عندها انتهای نبی است و بدست ساختن قید خانه برای تاویس مردم و در اینند حق
 آنها برای فعل علی و عمر و عثمان همچنین است و بدست ساختن در و دوازده خانه برای فعل عمر و عثمان
 رضی الله تعالی عنهم و نیز در فتح الرحمن روایت یحیی و محمد بن حسن و در غزوة بدر روایت ابن عباس
 و در بر و دار عثمان ابن ابی شیب و روایت محمد بن حسین در کتاب الکفای از فضیلت ابن مزعم اخراج کرده
 که گفت فرمود بنی سلی الله علیه و آله و سلم من بلغ حدانی غیر حدی من المعتبرین ای اگر
 کسی که برسد حدی را در غیر حدی پس آنکس از تجاوز کند گناه است از حد و خداوند نهالی ای کسی که
 مستحق مذنب است و نیز او را تغیر است و در تغیر کردن او را چندان بزرگ که بعد از حد رسد آنکس از
 تجاوز کند گناه بظالمان است استی و نیز تغیر قیامت است باجماع صحابه رضی الله تعالی عنهم و حدیث
 و اما دلیل عقلی برای ثبوت تغیر پس میانش چنانست که زجر کردن و منع از افعال سنی برای آنکه
 واجب شد که تا از کتاب فواید فاحیاء و قیاس و معاصی رفته بگذرد و کار بسوی اربع و فحش
 نکشد فتح القدر دشمنی گفته که ابو حنیفه رحمه الله و تفسیر اکثر مشرعه تغیر اونی حد را اعتبار میکند و آن حد
 حدیست و اقل آن چهل در و است زیرا که مطلق آنرا شامل است پس اکثر تغیر پس و در و نه و نه و نه و نه
 حد را حد را معتبر بسیار در زیرا که احراز اصول اند و اقل حد آنها است تا در و است پس کم کرده شود آن
 در تغیر رسولی در روایتی می فرماید که سوط در روایتی دیگر امام مالک میگوید که اکثر تغیر را حدی نیست پس امام را
 میرسد که هنگام معصیت موصوفه خود تغیر را بر حد تغیر اونی و اقل در حد تغیر سینه سوط است همچنین میگوید که در حد
 قدری زیرا که در حد از حد زجر واقع نمیشود و در حد یا گفته اونی تغیر را برای امام است هر قدر که دانه که
 منبر گردد و در و عباری کند زیرا که از چهار وجه اختلاف طبقات مردم است و طبقات مردم مختلف است
 شد و این یعنی با اشاره و ترخیص شود و بعضی بضر و عیس هم نمیشوند که سیاقی در قرآن شرح گفته
 که میباشد تغیر بضر و عیس و در و با هم و نیز بقتل و قتل که به بنده شکوه یا مجرمه خود را با مردم چنین
 زمانند و حتی در فتح القدر نیز تراشی بدین تفصیل آورده که تغیر را واجب شود و حقاً الله تعالی
 اجرای آن نیابت از حق تعالی بر احدی را برسد و سوال کرده شد ابو جعفر نه وانی اگر کسی که این است

بر روی راز ناکند و باز و جبهه و آفتابش ملال است یا گفت اگر میداند که با و در سلاح از ضرب
 و میساح نیز خورده گشت و از زنا باز خواهد ماند و او را قتل نکند و اگر باند که بدون قتل من رنج خواهد گشت
 قتلش ملال است و اگر زن تا بعد از او کند قتل زین ملال است و این چنین قصص است برین که این
 قسم تغیر بر هر کس مالک میتواند شد چنانچه متقی تصریح بدین نموده زیرا که این از قبل از آنکه ملال است
 بی دشمنی هر کس بر او ولایت این امر عطا فرموده است چنانچه فرموده من ولای منکم منکران فی غیر
 بیدان فان لم یستطع فلیسأله فان لم یستطع فلیقلبه و ذلك اضعفت الایمان و اهل
 بخلاف مد و در که ولایت آنها بجز ولایت و دیگر را بیهوده و بخلاف تغزیر که واجب شود حق العبد مانند
 قذف و غیره که اینها موقوف بر دعوی اند و قاضی بجز حاکم دیگری را جایز نیست مگر آنکه فریقین بر یک
 خود کسی را حکم گردانند یا منتی میگویم که این قول فقها بظاهر مخالفت حدیث ابی هریره رضی الله تعالی
 عنه است که مسلم از او روایت کرده که حدیث این عباد و بخت نبی صلی الله علیه و سلم عرض کرد که لی
 و سجده مع اهل رجالاتی و صله حتی انی یاربعة شهداء قال رسول الله صلی
 الله علیه و سلم نعم قال کلا و الذی بعثک بالحق ان کنت لا عاجله بالسیف قبل
 ذلک قال رسول الله صلی الله علیه و سلم اسمعوا الی ما یقول سیداکم الله لفیقول
 و انا انعم منه و الله اغیر منی ای اگر بیایم با اهل خود مردی را پس بگویم که بیایم چهار گواه
 فرمود رسول الله صلی الله علیه و سلم آری مساس کن آنرا تا آنکه بیاری چهار گواه چنانکه در شپوت
 زنا مستحبست گفت سعد بن حنین است و میگویم این چنین قسم بخورم که در ستاد و تراحتی هر آینه نیستیم البته
 شتاب میکنم در عذاب بشمیشتر از آوردن گواهان فرمود رسول الله صلی الله علیه و سلم بشمیشتر از آوردن
 کنید بسوی سخن که میگوید سر دار شما بر آید او غیرت مند است و من غیرت مندر تر هستم از خود و او
 تعالی غیرت ناگزیر است از من شیخ عبدالحق محدث دهلوی میگوید که این گفتن معارض نیست قول
 آنحضرت صلی الله علیه و سلم را و مخالفت امرویی لی بلکه معنی این خبر و ادون است از حال نفس خود و بدین
 حال من اینست و غیرت و غضب من و برین مقام باین مرتبه است چه کار کنم حکم شرع همین است که فرمود

و مقصود آن حضرت صلی الله علیه و سلم از قوله اسمعوا لى سید کرام الخ صحت این صفت است و
اشاره بانکه غیرت از صفات کرام و عادات سادات است اگر چه کم مشرع در اینجا دیگر است و درین
اعتبار صحت است از حد و در این قول از وی نه آنکه این تقریر یا اثبات او صحت همچنین است در مرتقا
و ممکن است که در وجه توفیق گفته آید که حدیث مذکور محمول است بر عینی که همانست او علیه السلام
آنکه کسی است که از مبار از دستوقع و منظور باشد و قنوی فقهائا بتسل کس که از مبار از و منظور
نباشد و اسد اعلم بالصواب و در در مختار گفته و غیر کل من تکب کبیره و مودی مسلم البیان
حق بقول او فعل و لو بغیر العین انتهی و شمنی میگوید که از ابی یوسف مرویست که پیشی و کمی
تغزیر و ابسته پیشی و کمی جرم است انتهی و در شرح ملا عظام بر مختصر و قایه گفته که آنچه گفته اند که قتل
تغزیر سه در اندامین و قتی است که در دوزخند و گرنه می باشد تغزیر گنجی بکس و گاهی بطبعه و گاهی بگوشت مال
و گاهی بدیشی کلام و گاهی بنگاه ترشش روی و در حواشی شیخ الاسلام است که گاهی بسوختن خانه خمار
و بار کردن از بلده و قتل برای سیاست و بیق امام مبتدعین مثلاً انتهی و نیز همچنین است در جند
شرح مختصر و قایه و تلخیصی و راول کتاب الحد و نوشته که تقدیر تغزیر در کتاب و سنت نیست بلکه
آن مغضی برای امام و قاضی است انتهی تمناشی از منخرس آورده که در تغزیر چیزی مقتدر و مقتدر است
بلکه تغزیر معوض بر رائی قاضی و امام است زیرا که مقصود از آن زجر و توبیخ است و احوال مردم درین
امر متغی می باشد زیرا که بعضی از آنها بخصیعت منزه میشوند و در بعضی حاجت بطبا پنجه می افتد و در
بعضی بزد و کوب و در بعضی بکس و قید و رسانی می آید و که تغزیر منزه با و در تغزیر شرف الاشراف
که آن علما و علویان با اعلام بود چنانچه قاضی باکس گوید که مرا خبر رسیده است که تو چنین و چنین کار
کردی یا یسکینی پس آنکس همین قدر منزه میگردد و از آن کار باز می ماند و تغزیر بعضی شرفا با اعلام و درون
بسوی باب قاضی و خصوصت کردن و در آن امر و تغزیر یا ساط که مردم بازاری اند بجز و حبس و تغزیر
خسبانی و زیلان با مورد کوره و بغرب می بود و کبر الرافق و فتح القدر پسر تغزیر در آنچه مشروع است
نزد نفیه واجب است و قیاس برین از امام بهمین گفته است مالک و احمد شافعی رحمہ الله میگوید

که واجب نیست و دلیل خفیه آنست که تغزیر یا جبرش در حست پس واجب باشد مانند حدیثی
قسم دوم تغزیر بالمال است پس علماء درین اختلاف است بعضی میگویند که تغزیر بالمال جایز
نیست و بعضی گویند جایز نیست در فتح القدر است که تغزیر بالمال نزد ابی حنیفه و محمد و ابی امامه
جایز نیست و از ابی یوسف رحمه الله تعالى مرویست که سلطان را تغزیر یا اخذ مال جایز نیست
و در برهان شرح مواهب الرحمن میگوید و عن ابی یوسف ان التغزیر باخذ المال
یجوز للسلطان و همچنین است و در المختار و غیره و در المختار حاشیه در المختار می گویند همچنین
است و در خارج و ظاهرش آنست که این روایت ضعیف است از ابی یوسف و غیره بلکه گفته که
لا یفتی بهذا لما فیہ من تسلط الظلمة علی اخذ مال الناس فی کلونه همچنین
و شرح و بیان از ابن وهبان استی و در فتح القدر از خلاصه ذکر کرده که سمعت من ثقة
ان التغزیر باخذ المال ان رای القاضی ذلك او الوالی جازا انتهى و در جبر میگوید که ذکر
نکرده است محمد تغزیر یا اخذ مال و اگر چه بیند قاضی یا والی تغزیر یا اخذ مال پس آن جایز است و از
همین است که کسی که عاصیه بجاعت نشود و او را تغزیر کردن باخذ مال جایز است یعنی تغزیر بالمال بر قول
مجازانش آنست که بستاند چیزی از مال و باز دارد و از دستبرد و تائب گردد و از آن کار دیگر باز ماند
پس آن مال را با واپس دهد و اگر چه حاکم آن مال را برای خود یا برای بیت المال بستاند چنانکه
خالدان توهم کرده اند زیرا که برای سبکدوش گرفتن مال مسلمان بلاد چه شرعی جایز نیست و در مجتبی
کیفیت اخذ مال را ذکر نکرده لیکن من چنان میدانم که مالش گرفته بحفاظت خود محفوظ دارد و چون
از توبه کردنش مایوس گردد و آگاه جائیکه مناسب و اندان مال را صرف کند و در شرح آثار است
که تغزیر بالمال در ابتدا بر اسلام جایز بود پس منسوخ شد حاصل آنکه مذہب عدم تغزیر بالمال است
استی و در نهایت جزی و فتح الودود و حاشیه ابو داود است که امام شافعی رح میگوید که عقوبت باخذ مال
در صدر اسلام بود پس منسوخ شد استی لیکن آنچه برین وارد است از نزل الاطراف نقل کرده خواهد شد
و بر همین مبنی است اختلاف محدثین و فقهاء و عقوبت بالمال کردن خلل کننده و تفصیل این اجمال

تغزیر بالمال
در مختار

تغزیر بالمال
در مختار
و عقوبات حدیثی
و عقوبات حدیثی
و عقوبات حدیثی

آنکه علما را بعد از اتفاق بر لزوم عقوبت نهی خلول کننده در عقوبت بالمال کردنش اختلاف است که آیا
 متاع خلول کننده در حدیث سوخته شود یا نه بعضی از ایشان مانند حسن بصری و امام احمد و دیگران
 نظر نظایر حدیث و حرمان از جمله چنانچه خواهد آمد گفته اند که سوخته شود متاع خلول کننده و سوای حیوان
 و مصحف و آنچه خیار است کرده است آنرا نیز که مالی که بخیار است گرفته است حق خیار یا نیست یا نه
 داده شود و اگر بگوید که نه تا دان قیمت آن بر و لازم شود و مانع اند ایشان از اجاسی از علما و او را
 گفته که مسج و کاف او هم سوخته شود نه حایه و نفقه و سلاح او و ثیابیکه پوشیده باشد و بعضی
 میگویند که متاعش نسوزد لیکن برین بدکاری او را تعزیر کنند چون رفته است مالک و شافعی
 و صاحب اب و حمل کرده اند حدیث حرمان را بر جزو و توجیه نه ایجاب و اکثری میگویند که بر خلول کننده
 عقوبت جانی باید کرد نه مالی که ذاتی حاشیه سید بر شکست و مرقات ذیل الاوطار و فتح الباری
 و در رحمة الله فی اختلاف الائمة میگوید که اتفاق کرده اند برین که خلول کننده را قبل از جمع کردن
 مال ضمیمت و تنکی او را در آن مال حقی بود و پیش قطع نمکته و اختلاف کرده اند برین که اگر او را در آن
 مال حقی نباشد آیا متاع او سوخته شود یا نه و از هم محروم کرده شود یا نه امام احمد میگوید سوخته شود
 متاع او که با دست سوای مصحف و حیوان و سوای آنچه پناه است برای قتال مانند سلاح و در قاتل
 و در محروم کردن او ادا هم دور و روایت انداختی علی قاری در مرقات میگوید که ظاهر آنست
 که حکم نفرمودن بعضی علما با حراق متاع خلول کننده در حق کسی است که مال خلول کرده را پیش امام
 یا نایب آن بیاورد و نائب شود و گفتگوی در احراق و عدم آن در باره کسی است که مال خلول
 نزدش یافته شود و خود بخود پیش امام نیارد و انتی و ابن قیم رحمه الله تعالی و زکاء المعاد فی هدی
 خیر العباد و رقم کرده که امر علی علیه السلام بخرق متاع الغال و ضرب و حرقه الخلیفان الراشدان
 بعد از علی علیه السلام فقیل هذا منسوخ لسانه الا حدیث التی ذکرته فانه لم یحج التحرق بشی
 منها و قیل هو الصواب لان هذا من باب التعزیر و العقوبات الراجعة الی اجتهاد الائمة بحسب
 اصله فانه حرق و ترک و کک خلقاته من بعد و نظیره فاقیز شارح الخمر فی الثالثة والرابعة

فلیس بعد فلا منسوخ و انما هو تقریر متعلق باجتهاد و الائمة امر فرمودنی صلوات الله علیه و سلم
بسوختن متاع غلولی کشته و زدن آن و سوخته اند آفرایند و خلیفه راشدین یعنی شیخین
بعد آنحضرت صلی الله علیه و سلم پس گفته شده است که این منسوخ است برای دور و احادیثی
که ذکر کرده شده اند زیرا که نیامده است تحریق در چیزی از آنها و بعضی گفته اند که صواب این است
زیر که این از قبیل تغییر و عقوباتی است که راجع اند بسوی اجتهاد و صواب دیدن امام محسب مصلحت و
پس براین سوخته و گذاشته است آنحضرت و همچنین کرده اند خلفاء اول بعد از آنحضرت و نظیر این نیست
که گفته شده که نه خوار در مرتبه سوم و چهارم پس زده نشود پس منسوخ نباشد بجز این نیست که
آن تقریر و قرار و اوامر است که متعلق است باجتهاد و امام وقت استی و محمدالدین فیروز آبادی
رحمة الله تعالی در سفر السعادت میگوید و کان یشدونی امر الغلو و الخیانة تشدید عظیم و تقوی
بهونار و عار و شتماری اهل الیوم اقیمة و غل شخص قاهر با حراق ما اختانه و کند لک فعل ابو بکر
و عمر و ذین باب التفریر بالمال و در فارسی سفر السعادت در ترجمه این عبارت نوشته بود
خلول و خیانت از نیست تاکید و تشدید عظیم می فرمود و میگفت که آن آتش و عار قباح است
بر اهل آن تار و قیامت کسی که غلول کرده بود و فرمود که کالاهای ویران آتش بسوزند و ابو بکر و عمر
و همچنین کردند و این از باب تغییر مالی است انتهى و در درختار و در باب کفاله از نظر سوسی ذکر کرده
که سلطان را مساوره کردن برابر باب اموال یا زینت مگر بر عللان میت المال و استبدال
کرده است باینکه مساوره کرده و عمر رضی الله تعالی عنه برای هر روزی الله عنه و تنبیه عامل کرده و او را
بر بحرین بعد از آن معزول ساخت و گرفت از دو دوازده هزار انتقی کما سیاقی انشاء الله
تعالی و در درختار عاشیه در درختار و در تحت قول مذکور میگوید که مراد مصنف از عللان
بیت المال کسانی اند که بران مقرر باشند و خیانت کنند و اموال بیت المال را بچنین حکم
است برای کاتبان و منشیان از اهل و فقر و غیره و تنبیه که توسع کنند و اموال و تعمیر مکانات دیگر که
این دلیل خیانت ایشان است و حق اند بآنان کاتبان و دبیران اوقات و مانند آن و تنبیه

توس کنند در اموال و ظاهر شود و انباشان نمود و بازی و تعمیر مکانات مالی پس گرفتن مال منفرد
 کردن آنان باین جهت پس اگر خیانت آنان در وقت معین مشاهده شود آن مال را در آن
 داخل باید کرد و در بیت المال باید نهاد و بعد ازین تقریر در رد و الحاق و طحاوی از سید حموے
 نقل میکند که روایه مسند آورده که در وقت قبلی است که این را دانسته شود لیکن مخفی باید داشت و
 باین فتوی نباید داد زیرا که بدین فتوی دادن در بیه امر جایز خواهد شد برای حکام زمان ما
 و بر مردمان مصادره خواهند کرد و بسوی اوقاف و بیت المال رد نخواهند کرد و بلکه آن مال را
 در کارهای مالاقت صرف خواهند نمود و اتنی بعد از نقل این قول سید حموی صاحب رد المحتار
 و طحاوی میگویند و الفاعل مذکور این عمر پس پوشیده و چکوته باید داشت است
 خلاصه المرام آنکه از ما سبق و فتح است که علماء را بعد اتفاق بر شریعت تغییر بغیر المال در جواز
 و عدم جواز تغییر بالمال اختلاف است بعضی میگویند که تغییر بالمال جایز نیست و بعضی گویند جایز
 است و درین مختصر تسکات فیر تقیین بگاشته میشود و انقباض از چهره مقصود و بر غیر ذلج از مجموع
 و ضعیف از قوی بر طالب حق هویدا و انکشاف گردد و اقول باینکه التوفیق این نیز تعیین غیر فریق
 باید دانست که کسیکه تغییر بالمال را جایز میداند از امت تسکات او شان یکے آنست که فرمود
 حق تعالی ولا تأکلوا اموالکم بینکم بالباطل الا ان تكون تجارة و دوم قوله تعالی
 ولا تأکلوا اموالکم بینکم بالباطل و ندیمه الی الاحکام لا تأکلوا افرها من اموال الناس
 بالاثم و انتم تعلمون سوم آنکه فرمود و انحضرت صلی الله علیه و سلم و رحمة الوداع که انما اؤامکم
 و اموالکم و اعراضکم علیکم حرام چهارم آنکه فرمود علیه السلوۃ و السلام لا یحل مال
 امر مسلم الا بعلیه من نفسه نیل الاوطار و بحر الرائق و اما کسیکه تغییر بالمال را جایز
 میدارند پس از استدلالات آنان اولاً آنکه ابو داود و نسائی و احمد از بنین یکم روایت کرده
 که فرمود رسول الله صلی الله علیه و سلم فی کل سائمة ابل فی اربعیین بلیت لیون لا یساق
 ابل عن حسابها من اعطاهما و تجر اقله اجرها و من منعها کان احذرها

این مال را باید
 در وقت معین
 مشاهده شود
 آن مال را در آن
 داخل باید کرد
 و در بیت المال
 باید نهاد و بعد
 ازین تقریر در
 رد و الحاق و طحاوی
 از سید حموے
 نقل میکند که
 روایه مسند آورده
 که در وقت قبلی
 است که این را
 دانسته شود لیکن
 مخفی باید داشت
 و باین فتوی
 نباید داد زیرا
 که بدین فتوی
 دادن در بیه امر
 جایز خواهد شد
 برای حکام زمان
 ما و بر مردمان
 مصادره خواهند
 کرد و بسوی اوقاف
 و بیت المال رد
 نخواهند کرد و
 بلکه آن مال را
 در کارهای
 مالاقت صرف
 خواهند نمود و
 اتنی بعد از نقل
 این قول سید
 حموی صاحب رد
 المحتار و طحاوی
 میگویند و الفاعل
 مذکور این عمر
 پس پوشیده و
 چکوته باید داشت
 است خلاصه
 المرام آنکه از
 ما سبق و فتح
 است که علماء
 را بعد اتفاق
 بر شریعت
 تغییر بغیر
 المال در جواز
 و عدم جواز
 تغییر بالمال
 اختلاف است
 بعضی میگویند
 که تغییر بالمال
 جایز نیست و
 بعضی گویند
 جایز است و در
 این مختصر
 تسکات فیر
 تقیین بگاشته
 میشود و انقباض
 از چهره مقصود
 و بر غیر ذلج
 از مجموع و
 ضعیف از قوی
 بر طالب حق
 هویدا و انکشاف
 گردد و اقول
 باینکه التوفیق
 این نیز تعیین
 غیر فریق باید
 دانست که کسی
 که تغییر بالمال
 را جایز میداند
 از امت تسکات
 او شان یکے
 آنست که فرمود
 حق تعالی
 ولا تأکلوا
 اموالکم بینکم
 بالباطل الا ان
 تكون تجارة
 و دوم قوله
 تعالی ولا تأکلوا
 اموالکم بینکم
 بالباطل و ندیمه
 الی الاحکام
 لا تأکلوا افرها
 من اموال الناس
 بالاثم و انتم
 تعلمون سوم
 آنکه فرمود
 و انحضرت
 صلی الله علیه
 و سلم و رحمة
 الوداع که
 انما اؤامکم
 و اموالکم و
 اعراضکم
 علیکم حرام
 چهارم آنکه
 فرمود علیه
 السلوۃ و
 السلام لا یحل
 مال امر مسلم
 الا بعلیه من
 نفسه نیل
 الاوطار و بحر
 الرائق و اما
 کسیکه تغییر
 بالمال را جایز
 میدارند پس
 از استدلالات
 آنان اولاً آنکه
 ابو داود و
 نسائی و احمد
 از بنین یکم
 روایت کرده
 که فرمود
 رسول الله
 صلی الله علیه
 و سلم فی کل
 سائمة ابل فی
 اربعیین بلیت
 لیون لا یساق
 ابل عن حسابها
 من اعطاهما و
 تجر اقله
 اجرها و من
 منعها کان
 احذرها

ای بعضی مال او را استدلال کرده شده است باین قول بر جواز عقوبت بالمال که امام را عقوبت
باخذ مال جایز است و همین رفته است شافعی در قول قدیم و همین حدیث استدلال کرده است
این قول بر جمع کرده و گفته که عقوبت باخذ مال در صدر اسلام بود پس منوح شد و چنین گفته
اکثر شافعی و بعضی دیگر میگویند که نوادی این قول شافعی را تعقب کرده و گفته کسی که دعو
میکند که عقوبت باخذ مال در ابتدا اسلام بود و دعویش ثبوت نبیوست و نه معروف شده
و دعوی نسخ باطل تاریخ مقبول نیست و حال آنکه طحاوی و غزالی بر نسخ عقوبت بالمال اجماع نقل
کرده اند و صاحب منور النهار از نوادی ذکر کرده که او یعنی نوادی هم مانند طحاوی و غزالی
بر نسخ عقوبت بالمال اجماع نقل کرده و این مخالف است که ما از بالا نقل کردیم که دعوی نسخ
ثبوت نبیوست پس این مقام نظر و مائل است و شافعی زعم کرده که ناخوش حدیث ناظر بر رضی
عنه است زیرا که آنحضرت صلی الله علیه و سلم در بار ناظر بر رضی الله عنه حکم کرده بضمان آنچه که نقصان
کرده بود و منقول نشده است که در آن قصه آنحضرت صلی الله علیه و سلم نادان مضاعف کرده
باش چنانچه امام مالک و ابو داود و ابن ماجه از حرام بن سعد بن معمر روایت کرده اند که آن
مافقه لواء بن عارب دخلت حائطاً فافسدت فقص رسول الله صلى الله عليه
وسلم ان علي اهل الموطن حفظها بالنهار وان ما افسدت الموطن بالليل
فها من علي اهلها شكوا في ذلك الا و اذ قالوا انك افسدت الموطن بالليل و افسدت الموطن بالنهار
و دين تقية مستلزم ترك مطلق نیست و بر عدم جواز عقوبت بالمال و نسخ آن حجتی نمی تواند شد پس این
رفته است بسوی سابقه بالمال امام یحیی و بدو گفته اند که بنیدانیم و بر جواز عقوبت باخذ مال
خلافتی در اهل بیت انتفی باید دانست که این حدیث بنزیر حکیم را حاکم و بعضی هم از حراج کرده اند
و یکی این معین گفته که این حدیث صحیح است و تنبیه باشد از غیر نیز و اختلاف کرده اند و بحسب
تخاری میگویند که آنحضرت صلی الله علیه و سلم و ابو حاتم میگویند که با وجه گرفته نشود و از شافعی رضی الله
تعالی مرویست که حدیث بنزیر محبت نیست و این حدیث را اهل علم ثابت نمیدارند امام احمد

از آن و منع کرد و پس از دو بار نمانید و تبرید از خداوند تعالی در اطاعت گیرید
 و نیز خداوند تعالی فرموده است من یطع الرسول فقد اطاع الله پس
 فرمان برداری از رسول عین فرمانبرداری خداوند تعالی است پس این هر دو
 کرمیه نیز بالا جمال از دلایل اثبات اشاره اند انتقی کلام علی قاری پس حجت
 برنا کردن بر عدم اشاره سیاه گویا مقابله مخصوص است مومن من حیث که
 مومن است مقابله مخصوص او را ممکن نیست خلاصه آنکه استدلال کردن بر عدم
 ثبوت اشاره بمنزله تسبیح عنکبوت است و هوکاتری کما قال تعالی اذ اوهن
 البیوت کسبت العنکبوت **فصل دوم** در بیان آن روایات فتنیه
 که دلالت میکنند بر ثبوت اشارت در منیه اصلی آورده که اشارت کند سیاه
 و قتی که بخوانند شهادتین برسد و در واقعات آورده اشاره نکند و الاول چون
 پس اگر اشاره کند بانگشت عقد کند خضر و بنصر او حلقه کند انگشت میانه را
 بانگشت زبانتی و در تکمیل شرح منیه آورده که همین صحیح است زیرا که امام محمد
 در کتاب تخیط از رسول خدا صلی الله علیه و سلم حدیث روایت نموده که انصرت
 علیه السلام اشاره میکرد بانگشت خود پس فعل میکنم آنچه فعل کرده است
 بی علیه السلام صنع میکنم آنچه صنع کرده است رسول خدا صلی الله علیه و سلم
 و این است قول من و قول امام اجماعی انتقی و همچنین مرویست از امام
 ابی یوسف در امالی و زاهدی گفته چون که متفق شدند روایات اجماعی صحاب
 بر سنت بودن اشاره و همچنین از کوفین و مدینین و کثیر شد در آن و در چهار
 و آنرا پس عمل کردن بر آن اولی است و همچنین از فقیه ابو جعفر سند خوانی
 حکایت کرده شده است انتقی مخصوص غنیه استی آورده که شافعیه منع میکنند
 انگشت را وقت رسیدن بنهره الا انه قصد میکند از آن توحید و خلاص را

در این کتاب
 رسول است
 در این کتاب

در این کتاب

نزد وقت کلمات اثبات و درین امر حدیث از آنحضرت علیه السلام روایت میکنند
که بود آنحضرت که اشاره می کرد بآن برای توحید تو که کرده است این را بهستی
و شمس لایسته علوانی گفته قائم کند انگشت خود را وقت خواندن لا اله و نهند
به وقت الا الله تا که استادن مانند نفی و نهادن مانند اثبات گردون میگیم
که این حسن است و جواب از حدیث مذکور این است که در سناد او مرد مجهول است
حداوه این که حدیث بر ما ذکره الشافعیه دلالت نمیکند بلکه حدیث دال است بر آنکه
که علوانی ذکر نمود زیرا که توحید مرکب است از نفی و اثبات پس رفع اشارت
است بیک جانب توحید که عبارت از نفی الوهیت است از غیر اسد و رفع اشارت
بجانب دیگر که اثبات الوهیت است مراد از غرض و عمل را تنها او را پس واقع
می شود بآن اشارت بسوی مجموع توحید بخلاف قول شافعیه که در و اشارت
بشق دوم از آن پس نهادن سیاه از قائده و منفعت خالی خواهد شد با وجودیکه
این غلات ظاهر است زیرا که معروف و مستعار و دلالت بطریق اشاره است
که برداشتن انگشت دال بر نفی و نهادن او دال بر اثبات است و بنفس شافعیه
گفته مسنون است که سیاه را در حالت اشاره کردن معنی نکرده اند و درین مالک
بن نایم روایت میکنند که قال رأیت رسول الله صلی الله علیه و سلم
واضعاً دراعیه الیمنی علی فخذه الیمنی رافعاً صبعه السبابة قد
حنأها شیتاً اخرجه ابوداؤد و ترجمه این بالا نوشته شد و لکن این حدیث
مصرح نیست بر مطلوب شان احتمال است که دیدن او مر سیاه آنحضرت علیه السلام
در حالت اماله برای نهادن او باشد بعد از برداشتن آن بلکه ظاهر همین است آنتی
طنفا و در صغیری بعد ازین قول صاحب منیه المصلی که بنهد بر دست خود را
به و در آن خود و کثاده دارد انگشتان خود را آورده که این نزد پایان نبی حقیقه است

و نزد شافعیه بسط کند انگشتان و دست چپ را و قبض کند انگشتان و دست راست
 غیر از انگشت بیجه آیا اشاره کند بیجه وقت خواندن نماز و تین یا نه شافعیین بر این
 کرده اند که اشاره کند کذا فی الملتقط و غیره صفت اشارت انگشت که حلقه کند نزد شافعی
 انگشت نمر و میانه را از دست راست و قبض کند خنصر و بنصر را از اشاره کند بیجه
 و عقد پنجاه و سه را باین طریق که قبض کند انگشت میانه و بنصر و خنصر را و بنده سر انگشت
 بر زاهر طرف مفصل اوسط انگشت میانه و بالا کند انگشت سبابه نزدیک فم و بنده و
 نزد اثبات و مکروه است اشاره کردن بهر دو بیجه استی صغیری و کذا فی المستملی
 لما روی الترمذی و التمسائی عن ابی هریرة ان رجلا کان یدعو باصبغیه فقال رسول
 صلی الله تعالی علیه و آله وسلم اصد اعدائی کما یر و یحیی من زلی می شرح الکفر کیفیت
 مذکوره اشاره را از امام محمد و امام یوسف و امام ابو حنیفه رحمه الله علیه نقل نموده
 و همچنین در حدیثی صورت تخلیق بیان نموده و حدیثی از تحفه نقل کرده که اشارت صحیح
 اقوال است و در بحر الرائق از فتح القدیر نقل کرده که اشاره نکردن مخالف تراست
 و درایت است و آخری نقل نموده که روایات همه اصحاب باستفق اند بر بدست بودن
 اشاره و همچنین از کوفین و مدینین و کثیر شدند آثار و اخبار و درین امر پس عمل کردن
 با اشاره اولی است و همچنین علماء کثیر قائل اند بدست بودن اشاره و منقول
 بودن آن از ائمه ثلاثه و کیفیت مذکوره مثل صاحب فایض الرموز و بر حنیفه
 و ابوالکلام و شمسی و ملا الیاس شارح مختصر الوقایه و شارح وقایه الروایات صاحب
 مجمع الانهر شرح ملتقی الابحر و ابن النعمان صاحب فتح القدیر و مختارات النوازل و
 شرح النقایه و در کفایه مذکور است که امام محمد و غیر روایت اصول گفته
 حدیثا عن النبی صلی الله تعالی علیه و آله وسلم فی الاشارة باز گفته که این قول
 من و قول امام ابو حنیفه صحیح است و از فقیه ابی جعفر حکایت است که گفت عفا کند

خفصر و بنصر او حلقه کند انگشت میانه انگشت بز و ایشاره کند بسایه خود و انام
یوسف در امالی او است که روایت کرده شده است ایشاره از نبی علیه السلام و پیغمبر
کرده است با پنجه که تفسیر کرد ابو جعفر و غیر او از اصحاب مائنی حقیقه گفته اند که ایشاره
کند به پنجاه و سه باز گفته که ایشاره کردن بسایه روایت است از ابی حنیفه و از
امام علوانی مروی است که استاد و کن انگشت خود را نزدیک قول لا اله الا الله و بنزد
قول الا الله تا که برداشتن مانند نفی و نهادن مانند اثبات کرده و بعضی گفته که
برداشتن بسایه نزد امام ابو حنیفه و امام محمد و امام شافعی رحمه الله علیه سنت است
انتی مع الاختصار و در عنایه حاشیه های نیز کیفیت ایشاره چنانچه در کفایه مذکور است
بیان نموده و در آریکان اربعه که از تالیفات بحر العلوم است تفصیل کیفیت مع
دلیل موجود است باز گفته که اشارت ثابت است از ائمه اربع کس را از اصحاب پیغمبر
در ان حالات نیست و متاخرین از مشایخ ما در ان النهر چون در عبارت مبسوط
بسط انگشتان معاینه نموده و بسط انگشتان مثانی قبض و تخلیق است مبسط انگشتند
بعضی از ایشان گمان کردند که در این مسئله دو روایت است در یک روایت
ایشاره مع القبض و تخلیق و در دیگر بسط انگشتان آمده و در کمال آنچه منافی
بسط باشد کرده است پس در یک روایت گفتند ایشاره کردن مکرر است
روایت دیگر گفتند مکرر نیست بلکه مندوب است و مختار نزد صاحب هدایه شمس
عدم کراهیت است و بعضی تشبیه کرده بکراهیت بلکه بحیرت ایشاره و فتوی او
لجام عافی الوطاد الالامی و محققین از مشایخ گفته که در ایشاره دو روایت نیست بلکه
ایشاره از ائمه ماقطعا ثابت و محقق است و نیست در مبسوط انیکه در تمام انگشتان را
کشاده و در بلکه در ایوست که انگشت نر را کشاده و در پس و تیکه پشهادتین تلفظ
کن تخلیق کرده ایشاره کند براهو الحق المختار و دلالت میکند بر این روایت مسلم است

و تالیق امریست که ترک آن موجب اسارت است و اینست مذهب امامان ما
 بغير خلاف باز اشاره کرد که در وجه مذکور مذہب ماست و امام شافعی رحمه الله
 گفته عقد کند عقد ثلث بخضر و بنصر و وسطه و عقد کند خمسين بابا بهام یعنی انگشت نر
 و اشاره کند بسبابه با شری عن ابن عمر قال کان رسول الله صلی الله علیه
 و سلم اذا تعد فی التشهید وضع یدیه الیسرى علی رکبته الیسرى یدیه
 الیمنی علی رکبته الیمنی و عقد ثلث و خمسين و اشار بالسبابه
 سه ایه مسلم ظاهر اینست که رسول خدا صلی الله علیه و سلم گاه عقد
 پنجاه و سه کرد و گاه تالیق و اشاره فرموده پس هر کدام ازین دو فعل که مصلی
 او کند سنت را داد اگر دو ازین دو امر هر کدام را که اختیار نماید جایز است
 انتہی عبارات ارکان مع حذف بعض عبارات در فتاوی جواهر خلاصه
 آورده برداشتن سبابه دست راست در تشهد نزد قول اشهد ان لا اله
 الا الله نزد طرفین و نزد محمد این ادب پس سنت است انتہی اگر کسی گوید که در
 بعض کتب اشاره را مستحب گفته چنانچه مذکور شد و در حسب المفتین او را
 حسن گفته و در اکثر کتب بران اطلاق سنت نموده قطعی قش حکونه باشد
 جوابش آنکه مراد از سنت غیر مکرره است پس حسن با مستحب منافاست و دارد
 کذا فی چلی و همچنین در نور الایضاح و شرح او مراق الفلاح و حاشیه
 خطاوی علی مراق الفلاح و خزانه الروایات و فتاوی عالمگیری و فتاوی
 خانیه و بلقیط هر یک با اشاره کردن تصریح نموده بعضی بر سنت بودن آن
 و بعضی بر استحباب و صاحب در مختار گفته مستحبین است و نیز شارحین بیان
 تصحیح نموده اند خصوصاً متأخرین مانند کمال و چلی و سبسی و باطلانی و شیخ الاسلام
 و غیرهم که آنحضرت علیه السلام اشاره کرده است و نسبت کرده اند فقط

این را یعنی اشاره به بسوی امام محمد و امام اعظم بلکه در متن در را بجای شرح
او غرر الاذکار گفته مفتی بنزد مایان همین است که اشاره کند در حالیکه سترانه
باشد همه انگشتان خود را در شش بنالایه از برهان آورده که هیچ این است که
اشاره کند بسیمه طو و تمها و بردار و او را وقت نفی و بنهد او را وقت اثبات
و گفته که بقیه صحیح احترام از کرم اذان که بعینه گفته اند که اشاره نکند زیرا که عدم
اشاره خلاف روایت و درایت است و بقیه سیمه احترام از کرم اذان که گفته
شده است که حقه کند غزو یک اشاره انتی و در رد المختار عاشق در مختار
در ذیل این قول که اشاره را منسوب بمحمد و امام اعظم کرده اند گفته که
بهمین هر دو نیست از ابی یوسف و را مالی چنانچه خواهد آمد و همین منقول است
از ائمه ثلاثه و در قول در را بجای و شرح او تفسیر صحیح است باینکه آنچه شارحین این
تفسیر کرده اند که اشاره کند بسیمه مفتی نیست لکن جواب نگذاشتن این قول است
که کشاد و در همه انگشتان خود را زیرا که این مخالف است با آنچه در را بجای
و شرح او دیده ام و تفسیر عبارت در را بجای این است عقاید پنجگانه و سه را اوله اشاره
کند و عبارت نذر الاذکار این است و لا تعقد باصبعه ثلاثه و خمین
چنانچه امام احمدی بقدر کرده موافق امام شافعی در یک قول از اقوال او و مایان
اشاره نمیکند بسیار در وقت تخیل بلکه کشاده میداریم انگشتان را در مفتی
نزد مایان اخلافت است یعنی خلاف عده اشاره و آن اشاره است
بر کیفیت عقد سه و پنج و چنانچه امام شافعی و امام احمد گفته اند و محیی آورده
که اشاره سنت است بردار و سه بار در عین نفی و بنهد او را در وقت اثبات
و این قول را ابی حنیفه و محمد است و برین آثار و اخبار بسیار وارد اند پس عمل کن
بر آن ائمه است پس این تفسیر است بر اینکه نفی اشاره کردن بسیمه است

با عقد انامل بر کیفیت مذکوره بغیر از بسط سیاه نیز آنکه در صورت بسط نزد نمایان
 اشاره نیست ازین جهت در مدینه المصلی گفته اگر اشاره کند عقد کند خنصر و خنصر
 وسطی را با سیاه حلقه کند و سیاه را استاده کند و در حقیری گفته آیا هست
 اشاره کردن وقت خواندن شهادت نزد نمایان و درین اختلاف است
 در خلاصه و بزرایه است که اشاره کند و در شرح هدایه صحیح کرده که اشاره
 کند همچنین در نقطه و غیره و صورت اشاره این است که انگشت نزد میان را
 از دست راست حلقه کرده خنصر و بنصر را قبض نماید و اشاره کند یا عقد
 کند بجاه و سه را با این طور که قبض نماید وسط و خنصر و بنصر را و بنده انگشت
 نزد بکنار پیوندد اوسط انگشت میسبانه بردارد سیاه را وقت نشی
 و بنده وقت اثبات و در شرح کیری گفته قبض کند انگشتان را وقت اشاره
 و همچنین مرویست از امام محمد و کیفیت اشاره و همچنین مرویست از امام ابی
 در انالی او در دستانی آورده مرویست از جمیع اصحاب نمایان که اشاره است
 است پس گفته کند انگشت نزد انگشت سیاه را از دست راست روا لیکه
 چسبیده باشد سر او یا سر او و اشاره کند با انگشت سیاه این احوال مذکوره
 صریح اند و درین که اشاره سنون است بکیفیت مخصوصه که آن عقد و خلق
 و اما روایت بسط انگشتان پس در او هرگز اشاره متحقق نمیشود ازین جهت
 در فتح القدر گفته و صحیح مسلم است که بود رسول الله صلی الله علیه و سلم و تیکه
 می نشست در نمازی نهاد دست راست را همیشه خود را بر آن را می نهاد خود را قبض
 میکرد انگشتان خود را همه آنها را و اشاره میکرد با انگشت که نزدیک است باز
 انگشت می نهاد و گفت چپ خود را بر آن می نهاد و خود را در شکلی نیست که در
 گفتن قبض انگشتان حقیقت متحقق نمیشود پس در او نهادن انگشت

پسر قبض کردن انگشتان هنگام اشاره و همین مرویست از عمده در کیفیت
 اشاره چنانکه گفته یقبض خنصره و التي تليهما و يحلق الوسطى و الاكبر
 و يقيدها المسبحة و همچنین مرویست از ابی یوسف بن جبر اما لی و این مخرج تصحیح
 اشاره است و از بسیاری مشایخ مرویست که اشاره نکند و این خلاف روایت
 و در اینست و از محمد مرویست که آنچه ذکر کرده است از کیفیت اشاره
 آن قول ابی حنیفه است الخ انتهى پس نیست ما را قبول کردن اشاره بغیر این
 تحلیق و از نهجیت تفسیر کرده شده است اشاره کیفیت مذکور و در اکثر کتب
 مانند بدایع و تنهایه و معراج الدرایه و ذخیره و ظهیریه و فتح القدر و بهر شرح
 منبیه المصلى و جامع الرموز للتهستانی و حلیه و تهریه و شرح بلقی للسنی منسوب
 الی شرح النقایه و بهر شرح در رد غیر از آن چنانچه ذکر کردم عبارات آن در
 رساله که مسمی کرده ام و در ابرق التردنی عقد الاما لج عبد التبر و در او ششم
 که نیست برای مایان غیر از دو قول اول آنکه مشهورست و در مذمب از بسط
 انگشتان بدون اشاره کردن و دوم بسط انگشتان تا وقت خواندن شهادت
 پس عقد کردن وقت شهادت و بر داشتن سبابه را وقت نفی و نهادن
 او را وقت اثبات و همینست آنچه تاخرین بر آن اعتماد کرده اند براسی
 ثبوت آن از بنی علیه السلام با ما و بیش صحیح بسبب صحیح نقل او از ائمه ثلاثه
 و از نهجیت و در فتح القدر و در باره قول اول گفته که آن خلاف روایت است
 است کامرا انتهى لکن آنچه که عوام الناس در هر زمانه ما بر آن بنا از اشاره
 کردن مع بسط انگشتان بدون عقد آنها پس هیچ یک را ندیده ام که بر آن قائل
 باشد سواى شارح فیض صاحب و در مختار که او اتباع شریکالی کرده و او از بر
 نقل کرده که از قضاة ائمه ابراهیم طریقه صاحب اسعاف از اهل قرن

عاشق است و وقتی که کلام او معارض شد با کلام جمهور شارحین از متقدّمین و
متأخّرین عمل کردن بر قول جمهور علیا اولی است نه بر آنچه که عوام جمهور بر آنند
پس بدون کنش خود را از ظلمت تقلید و حیرت و انما و استیضای بمصباح تحقیق
فی هذا المقام فانه من هو ارباب المنعم الملك السلام انتهى کلام رد المحتار حاشیه مختار
مفصل سوم در ذکر آن روایات نقیصه که دلالت میکنند بر عدم اشتباه
جوانهای آن اعتراضات که بر صاحب خلاصه کیدانی که در باب محرمات
گفته و الاشارة بالسبابة کابل الحدیث دارد میشود یعنی از محرمات است اشاره
کردن بآنکه سبب بهمان اشاره کردن آن جماعت که حج کرده اند حدیث
مطاعی قاری در رساله خود گفته که حکم کردن بکرمات اشاره از کیدانی خطا عظیم
و حرم جسم صادر شده منشأش بجز جمل از قواعد اصول و مراتب مرفوع
چیزی دیگر نیست اگر حسن ظن با و تاویل کلام او نه کرده آید البتة کفر اصریح
و از تند او و صحیح خواهد بود آیا جایز است مومن را که حرام داند چیزی را که در حدیث
آن بر رسول خدا صلی الله علیه و سلم و نقل او قریب بهواتر رسیده باشد منع
نماید بجز از فعلی را که اکابر علماء و فضلا بر آن بوده اند و حال آنکه امام عظم و امام اقدم
فرموده ملال نیست کسی را که عمل نماید بقول من تا وقتی که معلوم نکند ما خدا را کثرت
و سنت جماع است و قیاس علی و امام شافعی روح فرموده هر وقت که بصحت
رسیده حدیث بر خلاف قول من پس قول من بر دیوار بریزد و عمل بر حدیث
صحیح نماید چون این را معلوم کردی پس بدان که اگر از امام تقییر بحدیث بر اشاره
کردن نه بودی بر آئینه بر متعین و پیروان او از علماء کرام و عوام نیک بکلام
متعین بودی عمل کردن بر آنچه بصحت پیوسته است از آن حضرت علیه
الصلوة والسلام همچنین اگر بالفرض از امام نفی اشاره بشبوت می پیوستی

و سخت اشاره از صاحب بشاره بظهور رسیدی در آن هنگام نیز ترجیح
دادن آن امر که از آن حضرت علیه السلام نصحت رسیده واجب لازم
بودی پس چگونه عمل نه کرده شود و بر آنچه که مطابق شده باشد نقل صریحاً عباداً
فیصح و روایات و آنچه پس هر که انصاف نماید و تقصیب از خاطر خویش دور سازد
خواهد فهمید که بین سبیل اهل دین و ارباب ملت و یقین از سلف ما خلقت
پس هر که ازین مسکن عدول نماید و ازین راه راست منحرف شود پس او
موصوف بوضف جهالت است اگر چه نزد مردم اناکار باشد و واقع در دور
طلاکت است انتمی و در سنیه المصلی از و اقباب نقل نموده که اشاره کند
و در کبیری شرح سنیه از خلاصه آورده که نمین خنارست و در فتاوی کبیری گفته
که همین مسئله نیست و نیز صاحب بحر اریق از قالو الجی و تحفیس نه صاحب ضمیر
در کبیری فتوی را بر عدم اشاره نقل نموده باین تعلیل محلل ساخته اند که در اشاره
کردن زیادهای رفع است که بآن احتیاج نیست پس باید که ترکش اولی باشد
و نیز که مبنی نیاز بر آستنگی و وقارست لکن این تعلیل قابل اعتبار نیست کما قال
علی القاری که اگر ترکش اولی بودی هر آینه نمیتوانست اصلی از الله تعالی علیه و آله وسلم
آن را ترک فرمودی قال آنکه آن حضرت در اعلی مقام آستنگی و وقار بود و
و یکنی مذکور نیست که اکثر شایخ اشاره در کتبش است و انستند عینی از سنیه آورده
که اشاره کردن کرده است و مستانی از لایندی آورده که خایم اشاره و طالع اصول
اصحاب ماست و فتوی همیرین است چنانچه در ضمیر است و قالو الجی و خلاصه غیر
موجود نیست همچنین بر جندی و ابوالکارم و شمولی و توفیر الایصار و در مختار و عنایه
و فتاوی جواهر اخلاطی و حسب المفتی و عنایه و توفیر الایصار و فتاوی عالمگیری
و ما یستفاد عدم اشاره را ذکر نموده اند و بعضی صریحاً بکراهت نموده و در بعضی

وعلیه الفتوی گفته لکن کراهیت مقابل سنت و فتوی مقابل فتوی صحیح
 مقابل صحیح و صحیح مقابل صحیح و اجماع مقابل اجماع گردید چنانچه از مابقی واضح است
 و احادیث و اخبار صحیح که دال بر ثبوت اشاعه اند از مصادر ضعیف مقابل صحیح و سالم
 مانند ملا علی قاری گفته غایت عذر از بعضی مشایخ در منع اشاعه و یا کراهیت آن
 بخسین ظن است برین که احادیث این باب بایشان نرسیده باشند و چون بکنه
 واروشد بر ایشان اختلاف فعل و ترک اشاره پس گمان برود که ترکش اولی است
 بجهت قاعده مقرر که در اصل خود صحیح است اگر چه نسبت این مسئله صحیح نیست
 و آن این است که چون دلیل هیچ و محرم هر دو صحیح شوند ترجیح جانب حرمت را داده
 نشود و احتیاطا برای اجتناب نمودن از منعی عنه و شاید که ماخذ این قاعده این
 قول نبوی است که آنچه منع کرده ام شمار از آن اجتناب نمایند و آنچه که امر کرده ام
 بآن بدان عمل بکنید چنانکه استطاعت دارید مگر معلوم است که این مسئله که بدان
 گفت گو داریم ازین قبیل نیست چرا که از شارح کلامی اخذ و ارد شده که بر بنی اشاره
 دلالت کند بلکه ثبوت اشاره باصح روایات ثابت شده لیکن جاهل با اخبار نبوی آثار
 مصطفوی چون وید که بعضی مردمان موافق سنت اشاره میکنند و بعضی ترک
 میکنند بحسب جاهل یا بحسب کسل و غفلت پس گفت که ترک آن اولی است چرا که
 این زیادتی در نماز است بعد از آن دیگری آمد و گفت که این کرده است بکراهت
 تنزیهی مگر برین دلیل بیان نمود پس بعد از آن دیگری پیدا شد و گفت که این
 حرام است زیرا که کراهیت چون مطلق ذکر شود متبادر از کراهیت تحریمی
 میباشد و نیز نه کرده و نه مذکور حرام است خصوصاً در عبادات پس اهل
 تقیای را عجیب حال است که دیده بصیرت ایشان چنان پند شد که نسبت میشود
 از امور ممنوعه محرمه مقرر ساخته اند پس تفاوت ره از کراهت با کجایند و یا

که حرام چیزی است که نمی آید بدلیل قطعی و در کتاب و سنت ثابت نشده باشد
و از قواعد معتبر است که تحریم مباح حرام است پس چه گمان کرد که شود بر آن
که سنت نبوی از رسول کریم صلی الله علیه و آله و سلم ثابت شده باشد حرام گوید
با وجودیکه در موجب تکفیر کیدانی همین قدر کافیست که محمد بن را که ستون ائمه دین اند
ایست نموده و این ایست ازین قول او کابل الحدیث منهوم می شود زیرا که این
قول مشتق از اهل بیت است که مقتضی است بسوی خاتم النبیین که اهل کلام
از الله و اهل حدیث اهل رسول الله اند شیخ عری و دین باب گفته اهل
الحدیث هم اهل اهل الله و اهل الحدیث و اهل النبیه العابدین صحبوا الله
کلام علی قاری رحمه الله تعالی باید دانست که ازین قول علی قاری رحمه الله تعالی
که در موجب تکفیر کیدانی همین قدر کافیست الخ چنین نباید فهمید که قاری علیه الرحمه
عالم بکفیر کیدانی نموده است زیرا که بالا گفته که اگر حسن ظن و تاویل کلام او نگردد آید
قوله کابل الحدیث موجب کفر است صراحت یعنی بظاهر کلام کیدانی منجم بکفر است
لیکن سبب حسن ظن و رخصت مومن که ما سوره است از حکم تکفیر او میز آنرا پس لامحاله
تاویل کلامش لازم آمد و چنین مراد از قوله در موجب تکفیر کیدانی همین قدر کافیست
الخ آنست که بظاهر در موجب تکفیر او کافیست یعنی در صورت عدم تاویل کلامش
کافیست لیکن کلام او منقول است بدین تاویل که اطلاق حدیث بر مطلق گفتگو
نیز که چنانچه صاحب بدایه گفته و لا باس بان یصلی الی ظهر جبل قاعه بحدیث پس
حتمال است که مراد کیدانی از اهل حدیث آن مردم باشند که در میان خود گفتگو
میکنند و یکدیگر دشنام میدهند و با کثرت سبابه یکدیگر را شاره میکنند چنانچه عادت
و سب بود و از همین جهت سبابه را سببه میگویند و مرادش آن جماعت نباشد
براجع شده است ایشانرا علم بحدیث نبوی و نیز در علم کلام مسطور است که مباح

کلام مومن را بر محلی که از وفاء لازم آید حمل نباید کرد و اگر چه قریب الفهم باشد
 و اگر نه عرض کنیم که مرادش باین حدیث اهل علم حدیث است یعنی مرادش
 آن جماعت باشد که حاصل شده است ایشان را هیچ علم بحدیث رسول الله
 صلی الله تعالی علیه و آله و سلم تا هم حکم دادند بکفر و جایز نیست زیرا که احتمال است
 که احادیث اشاره او را رسانیده باشد چنانچه ملا علی قاری از جانب مائنین چنین
 بیان نموده که امر پس کیدانی گمان کرده باشد که منی نماز بر سکون و وقار است
 و اشاره کردن و حرکت نمودن منافی اوست ازین جهت حکم داده باشد که اشاره
 کردن حرام است و اگر این تمسک کرده شود که احادیث اشاره او را رسانیده است
 پس انکارش از اشاره مطلقه غیر مسلم چنانچه از عبارت او کمال الحدیث مفوم میشود
 که اشاره کردن بران کیفیت که اهل حدیث اشاره میکنند آن حرام است اشاره
 مطلقه چه اگر مرادش این نبودی این قدر کافی بود و او را که سبقت و الاستار
 با سبایت پس قول او کمال الحدیث محض تطویل بلاطایل میبود پس کیدانی چون میگوید
 که در کیفیت اشاره احتمالات کثیر است و توجه انگشتان بسوی قبله نیز مذوب است
 اولی و ارجح آن دید که انگشتان را کشاده نموده اشاره کند تا که عمل با اشاره کردن
 و توجه انگشتان بسوی قبله نمودن هر دو حاصل آید نه آنچنان که معمول اهل حدیث است
 که خود را محدث تصور میکنند و در حقیقت محدث نباشند از عقیده تخیلی که در او عمل با امر
 واحد حاصل میشود فقط لکن بسبب تنگی عبارت که مبتدای استخوان بر اختصار
 از بقدر تفصیل اعراض کرده بر قول خود کمال الحدیث التمام نمود و غرضش بر اقامت
 و محارفات فیه علیه محدثین اصلاً متعلق بود و اگر بخواهیم از کلام او انماست لازم می آید
 لکن در میان لزوم التمام فیه سنت لطیف که التزام بر معصیت معصیت است
 و لزوم هر گناه معصیت نیست چنانکه حکم کرده شود بکفر شخصی که او را بکفر بوجدان است

خدا و حقیقت دین محمدی صلی الله تعالی علیه و آله وسلم قبول نمیکند جمیع احکام
 منزل بر پیغمبر صلی الله تعالی علیه و آله وسلم و در مسئله فرعی جزئیة تا و یا لا یا حبس لا
 یا تساملا در خطا افتد و حال آنکه ملا علی قاری در شرح فقه الاکبر خود نوشته که پشنام
 داون شصتین کافر میشوند و با وجودیکه آن جبابان اهل صحابه کرام و اساتذہ محدثین اند
 و در دیشام داون امانت شان ظاهرست پس چونکه بایمانت و اقبی صحابه کرام که
 اهل ایمند و اهل رسول ایمند کسی کافر نمیشود بایمانت فرضی لازمه محدثین که بهر
 کیدانی بود چگونه کافر خواهد شد تا اهل و در خزانه البر و آیات آورده که علماء متاخرین
 از ایشان که درون نمی کرده اند از آن که چون رافضیان غلو که در پیستان و در ترک
 که در پیروی نفی تسمیت تشبیه رافضیان انتهی ملا علی قاری گفته بعضی در تعلیل ترک
 اشاره گفته اند که در اشاره کردن موافقت با فرقه رافضیه است پس ترک او او شده
 باشد بهیئت ثابت نمودن مخالفت شان و این تعلیل نیز بچند وجوه ظاهر البطالان
 وجه اول آنکه عام رافضیه بر این مستباده مادرین زمان برگز اشاره و سیاه نمیکند بلکه قوت
 سلام و ستیهای خود را بر زانوهای خود در جهت تاسست بر قوت شدن اسلام
 می زنند پس تعلیل شان بایشان منقلب گردیده حجت برای با گردیده و هم آنکه
 بر تقدیر حجت تشبیه بایشان بر فعل که ایشان میکنند مخالفت او با امور مهم که شایان
 شود آن افعال ایشان ترا که موافق سنت اند چنانچه طعام خوردن بدست راست
 و مانند آن بلکه ترک موافقت شان در آنچه ان امور مطلوب است که آنرا ایشان
 ابداع کرده و شعار شان گردیده چنانچه در مذہب شان ثابت و مقرریست مانند
 مایه وین سنگ بر جا و در زیر که سجده کردن بر جنس زمین افضل است با اتفاق ائمه با وجود
 جایز بودن آن بر اسیاط و پوستین و غیر آن نزد اهل سنت لکن نه اذن مثل کلوخ و غیره
 بدست است که این را ایشان ابداع کرده و شعار و علامت خود ساخته اند پس احتیاج

نمودن ازین چنین افعال شان معروف است از وجه اول از جهت ترک نماز
 شان و بدعت چنانچه در حدیث شریف آمده قالوا لیهود والنصارى دوم برای رفع
 نمون تهمت چنانکه وارد است القوا مواضع التهمت بخلاف کدامی سنت مستقره که
 شمار خود ساخت باشد مثل بدر آمدن بسوی تنیم و جهرانه برای اداء عمر و حاصل آنکه
 مخالفت بت چنین و راجع مباح تحسن است برای از جر شان و رجوع نمودن شان
 بسوی اصلاح نه در هر امر و اشاره که سنت است ازین باب نیست اگر گفته شود
 که پوشیدن انگشتری و دست راست سنت است و عمل گفته اند که درین نان پوشیدن
 دست چپ ولی است زیرا که پوشیدن او بدست راست شعار فقره فضا و علامت
 اهل تشیع گردیده پس معلوم شد که گذاشتن سنت از جهت ترک تشبیه با فضیله فایز
 و دست سنت جوابش آنکه این ازان قبل نیست زیرا که سنت در پوشیدن انگشتری
 بجز دست چپ میان پوشیدن بدست راست و پوشیدن بدست چپ پس با اختیار
 کردن دست چپ تقویت سنت نمی آید و احترام از تشبیه و افض حاصل میشود
 بخلاف ترک اشاره که در آن بالکل تقویت سنت لازم نمی آید و بعضی از تابعین اشاره
 گفته که اشاره کردن بسیار عمل کثیر است و عمل کثیر منافی نماز است جوابش آنکه اشاره مذکور
 عمل کثیر نیست کما لا یخفی علی من له ادنی و رایتی فی علم الفقہ زیرا که در تفسیر عمل کثیر شایع
 مختلف اند بعضی گفته اند که در او احتیاج بیدین افتد کثیر است و عام شایع میگوید
 عمل کثیر آنست که نظر کند و بسوی او را منافی نماز پندارد و بعضی دیگر گفته عمل کثیر
 که خود مصلی او را کثیر پندارند یعنی از منافیات نماز شمار دور و قریه بسیار این قبیل نیست
 و نه هر عمل منافی نماز است زیرا که نماز عبارت از افعال مخصوصه است که بعضی مانع
 فرض و واجب است و بعضی دیگر سنت و سبب بلکه منافی نماز آن اعمال است که از
 اقسام مذکور خارج باشد و اشاره کردن بسیار از منافی نماز است چنانچه گذشت پس

چگونه منافق نماز خواهد شد یا نمی بینی که بر دواستن خبر و دست از زمین و در وقت سجده
کردن باز نهاده آن مهر و در آن باز بر دواستن و نهاده آن خبر زمین و همچنین بر دواستن
مهر و در دست و بر وتر تابر و گوشه اکثر سنت از نهاده بر دواستن سیاهه حال آنکه آن تنفس نماز
نیست اما هوو ایک قوی و اجناد از جمله ذلایل ثبوت اشاره انعقاد اجتماع نیست زیرا که
نه از ضحایه و نه از علماء سلف و برین مسئله خلاف ظهور یافته و نه عدم جواز تصحیح آن گفتگو
کرده بلکه امام مایعی امام اعظم و سهروردی و یارانش و امام مالک و امام شافعی و امام احمد
و جمیع علماء اعصار و اصهار بر اشاره کردن قابل اند علاوه اینکه اخبار صحیح و آثار ضعیفه
در ثبوت اشاره و از و اند چنانچه مذکور شد و شایع از مستقدمین و حاضرین نیز بر شایع
التصیح کرده اند پس نسبت قابل اعتبار آنچه که معمول اکثر سکاکن ماوراءالنهر و اهل خراسان
و عراق و روم و بلاد هندست از ترک نمودن اشاره زیرا که سنت بودن اشاره از
اخبار صحیح ثابت است چنانچه دانستی پس نسبت لعناتین اشاره و تاجیک و رومی از امام
ابی حنیفه و امام یوسف زریح و امام محمد زریح که وال باشد بر عدم اشاره و اگر کسی که زده شود
پس آن روایت مشهوره که توفیق است با حدیث و آثار صحابه اول و اثنی عشرت لعل کردن
و قوی دادن از آن روایت شایعه که مخالف سنت باشد هم و تبوی همین معنی حضرت
عوث الاسلام و السلیح الی عبد الحشر و لجان بانان صاحب قدس الله سره
در مکتوبات خود اشاره فرموده چنانچه در جواب شخصی فرموده نوشته بودند که حضرت محمد الف
ثانی رضی الله تعالی عنه در مکتوبی از مکتوبات خود منع از رفع سیاهه کرده اند و جواب وجود عیسی
مجتب بپناش ایشان رفع سیاهه میکنی و محب از انبیا و انجوب لازم است می بر ما و سیاهه نقای
جل شانه اتباع کتاب و سنت بر تقوا و فرض گردانیده و سیاهه ماکان مؤمن و کلام مومنه
اذا تقی الله و رسوله الامان یکون لهم الخیر و من اخرهم فی رسول علیه السلام منیر مایه
لا یومن احدکم حتی یکون معوا و تعال الخیر و به و حضرت محمد و الف ثانی رضی الله

الرجل دون جوارحه رسید عمر رضی الله تعالی عنه را بر آئینه سعد هرگاه بنا کرد و گفت منتقل
 شد خبر پس بفرستاد عمر رضی الله تعالی عنه بسوی سعد محمد بن مسلم را پس هرگاه دیار مدینه
 مسلم بیرون آورد و سنگ چقماق خوش البیقر و خشت آتش آنرا و خبر پیغمبر بدیدی و گفته شد
 برای سعد که بر آئینه مردی کرد و است چنان و چنان پس گفت سعد که آن محمد بن مسلم است پس چون
 آمد سعد بسوی او پس سوگند یاد کرد و با صد گفته است آن کلام پس گفت محمد بن مسلم که او را
 که در آن تو آنچه میگوئی که تو بگویم آنچه امر کرد و خلیفه ما را بآن پس بسوخت در دوازده راس شتر
 شد پس بدو پیش کرد و بر سعد که زاده راه بدر او را پس ابا آواز و محمد بن مسلم از او گرفتن پس
 بزود آمد و قدوم کرد و بر عمر رضی الله تعالی عنه پس مبادرت کرد بسوی محمد و جلد تر رسید پس بدو
 رفتن و باز آمدن محمد بن مسلم نوزده روز پس گفت عمر رضی الله تعالی عنه اگر نبی و حسن ظن نبی
 ما را بتو هر آینه گمان می بریم که هر آینه تو او را نکر دی از ما یعنی عام ما را گفت محمد بن مسلم که آری
 بگذارد او را میخواند ترا اسلام و حذر میکند و سوگند بخورد و با صد گفته است یعنی آنچه تسبیح عالی تو
 از او رسانیده اند گفت عمر رضی الله تعالی عنه پس آیا ترا زاده راه داده است چیزی گفت
 محمد بن گفت محمد عمر رضی الله عنه را پس چه چیز باز داشت ترا که زاده راه میدادی تو مرا عمر
 رضی الله عنه گفت بر آینه مکرده داشتیم که امر کنیم برای تو باز راه و ادون پس باشد برای
 تو نفع و باشد برای من ضرر و حال آنکه گرد من اهل مدینه اند که هر آینه کشته است ایشانرا
 گرسنگی و بد رستیکه شنیدم رسول الله صلی علیه و سلم را که میفرمود و سیر نخورد مردی بدون مسایه
 خودش در روضه الاحباب و بسبب قصر بنای گردن سعد نوشته که در ایامیکه سعد
 رضی الله تعالی عنه از جانب خلافت پناه عمر فاروق رضی الله تعالی عنه به کوفه حامل بود
 و نظر بر طاق ایوان کسری و عمارت رفیع و دور و وسیع و منیع و بدان داشت برای خود
 بنای مانند قصر کسری همین در بقایت رفعت و نهایت فصاحت اساس نهاد و چون آن قصر
 عالی با تمام سیدوری که بر قصر امیرش بدان بود و بر کند و بر عمارت خود نشاند مردمان نیز آلات

و نشان از عمارت
 بنی امیه که در کوفه
 ساخته اند و در قصر
 او و در آن قصر
 عمارت را

داد و اوست عمارت بسیار از مدائن به انجا بردند و در عمارت خود گهراهند چون خبر رفت
 و فوجت کوشک سعد امیر المومنین عمر بن الخطاب را که بسیار از وی تافته گشت عمر بن سلمه را
 طلبید و نامه داد و فرموده تا بگوید و در و دیوار سعد بکار نماید و فرماید که تا بهر مخرج گمشدند
 دور کوشک او بسوزانند و نامه بدور سانشد و بلا وقت و تکلم مرا جدت نماید محمد بن سلمه
 فی القوی که جانب کوفه روان شد و مامورات امیر المومنین را به مقام بم رسانید و نامه بسعد داد
 و بادی سخن ناگفته باز گشت سعد بر چند التماس کشت نمود تا بسبب ضیافت قیام نماید
 میزد و نداشت و میبخت بر کم انعام بر عرض کرد و مقبول نیفتاد و بسبب چون
 نامه امیر المومنین بایشان نوشته بود که چنین بمن رسید از تو که قصری رفیع و حصاری
 منیع مانند تصور اکاسره بنا کرده و دور کوشک کسری آورده در کوشک خود نشاند و این امر
 همانا بخت آن اختیار نمود و تا حجاب دور بانان بران درگاه نشانی و ایشان اهل عبادت را
 از دخول دران قصر و حبس منع کشت چنانچه حاجبان و دور بانان ملوک عجم میکردند و آن سبب مها
 مسلمانان در عقده و تعویق و تعلیل افتد آن مانند که حکم جرجوار زبیب و سیرت اکاسره گرفت
 و اعراض از سیرت پیغمبر صلی الله تعالی علیه و آله و سلم نمودی این صورت از تو بنیاید نشاند
 و با تصور واقع شده چه ترا می فطنت مصالح بلاد و مباد و مراقبت حدود و صلاح و فساد می
 کرد و آن امر باین مقصود منافاتی نماند و مخالفتی کامله دارد بلکه اکاسره را از تصور بقیود پیغمبر
 صلی الله تعالی علیه و آله و سلم ازین خاکدان مفاک بعالم افلاک برود و کس فرستاد و نهاد و کوشک
 ترا پاک بسوزد و از تو پاک نماند و ترا از جهان دور و دو خانه بس است یکی که در آنجا نشینی و دیگری
 که بیت المال مسلمانان گردانی آورده اند که سعد سرای سپید اگر که در دو خانه بود یکی را
 بیت المال و دیگری را سکن خویش گردانید و آن کوشک محروق بچنان ویران بماند و از
 حکومت معوی بن ابی سفیان رضی الله تعالی عنهما که زیاده بن ابیه را از قبل خویش بایست
 سراق فرستاد یا بنی که سعد طرح انداخته بود آن ویرانه را تعمیر نمود و منصوبه و مهر بر نهی

کجاست از حکام ایام و اوران قصر خانه گیر ساخته و آخر بعد از تعمیر ترای و قصر الامارت نام
 کرد و دانستی و از آنجا آنست که درازاله الحفا آورده که کتب عمر رضی الله تعالی عنه
 الی عمر بن العاص و هو معامله علی صرا ما بعد فقد بلغنی انه ظهر لك مال
 من اهل وعلم و خدم و علمان و لو یکن لك قبله مال و لا ذلک من سر قک
 فانی لك هذا و لقد کان فی من السابقین الاولین من هو خیر منك و لکنی استعملته
 العنایتك فاذا کان عملك لك و علمنا امر توثرک علی انفسنا فاكتب الی من این مالک
 و عجل و السلام فكتب الیه عمر بن العاص قرأت کتاب امیر المومنین و لقد صدق
 فما ذکره من مالی فانی قد مت بلدة الاسعار فیها رخصه و القرض فیها کثيرة
 فجعلت فضول ما حصل لی من لك فیما ذکره امیر المومنین یا امیر المومنین لو کنت
 خیانتك لنا محلاً لا ما مضى لك حیث انتم تنافقصر عنا عناء لو فان لنا احسابا
 اذا رجعت الیهما اخذنا عن العمل لك و اما من كان عندك من السابقین الاولین
 فیهلا استعملتهم فوالله ما و قفت لك بایا فكتب عمر ما بعد فانی لست من تسلطیرك
 و تشقیقك الكلام فی شیء انكر معشر الامراء و اكلوا الاموال و اخلدوا الی الاعداء و انما
 تاكون النار و توثون العار و قد وجهت الیک محمد بن مسلمة لیشاطرک علی
 ما فی یدك و السلام فلما قدم علیه محمد اتخذه طعاما و قدمه الیه فانی ان
 یاكل فقال مالک لا تأكل طعامنا قال انك عملت لی طعاما هو مقدمة للشرب
 و لو كنت عملت لی طعاما الضیف لاکلة فابعد عنی طعامك و احصیرک مالک فلما
 کان الغد احضرته فماله فجعل محمد یأخذ شطرا و یعطی عمر شطرا الی اخر القصة
 بنوشت عمر رضی بسوی عمر بن العاص و او حال او رضی الله تعالی عنه بود بر کبر ما بعد
 پس هر آینه برسد مرا که هر آینه ظاهر شد برای تو مالی از سران و عظم و خادمان و غلامان
 و نبود برای تو بیشتر ازین ماله و نیست از نصیب تو پس از کجاست برای تو این مال

این کتاب از کتب
 کتب امیر المومنین
 است

و هر آینه بود برای من از سابقین اولین کسی که بهتر بود از تو ولیکن من عامل گردانیدم
 ترا برای تنگدست بودن تو پس دقیقه شد غل تو برای توفیق دیر ما و زرب کلام و دیر گزینم ترا
 بر نفسهای خود پس بنویس بسوی من که از کجاست مال تو و زودی بمن یعنی در تحریر جواب
 و السلام پس نوشت بسوی او عمرو بن حاص رضی الله عنه که خواندم نامه امیر المومنین بر او و ترا
 راست گفت امیر المومنین پس آنچه ذکر کرده است امیر المومنین از مال من پس هر آینه آدم
 من بلده اسعار را که در این ارزانی و نرا بسیار بود پس گردانیدم زیاد و آنچه حاصل شد
 برای من از آن در آنچه ذکر کرد و آنرا امیر المومنین یا امیر المومنین سوگند بخدا که اگر می بود
 خیانت تو برای ما ملال تا هم خیانت نمیکردیم ترا زیرا که این گردانیدی تو ما را پس بازوار
 از ما هیچ و عاقبت خود ما پس هر آینه برای ماست بزرگی از نسبها و دقیقه که بدیم بسوی آنها
 بی پروا خواهند کرد و ما را غل تو و ما که ساینکه بودند نزدیک برای تو از سابقین اولین پس
 چرا عامل نکردی آنها را پس سوگند بخدا که نه استادم برای تو بود در دار و پنی از تو غل نمی ستادم
 پس نوشت امیر المومنین عمر رضی الله عنه که ما بعدا پس هر آینه من نیستم از تحریر تو و سخت کلامی تو
 و چیزی نیستی بسط سندی و شوق بیکه تو سر و کار ما را هر آینه شامای گروه امر انحر و دید ما را
 و بفرستادید بسوی من عذر را و بجز این نیست که میخورید آتش را و اختیار میکنند رنگ را و هر آینه
 فرستادم بسوی تو محمد بن مسلم را تا نصفانصف کند آنچه در دست است و السلام پس هرگاه
 قه دد که دیر محمد بن مسلم میا ساخت عمر و بای او طعامی و آذر و آنرا بوی پس ابا که محمد از
 خوردن آن طعام عمر و گفت پیست ترا که میخوری طعام ما محمد گفت هر آینه تو ساختی براس
 من طعامی که تقدیمه شوی بدی است و اگر بودی تو که می ساختی برای من طعام همانی هر آینه
 میخوردم آنرا پس دو کین از من طعام ترا و خانه یارین مال ترا پس چون فرو شد حاضر کرد
 عمر پیش محمد را پس آغاز کرد و عمر که میگفت نمی و میداد عمر و را نمی دیگر را نمی از آنکه
 گفته رفتناک عشره مبهش و میگویی عن عمر بن الخطاب قال یسئعنا عمر بن الخطاب

يتصفح الناس يساً لهم عن امر اجنادهم اذ لم يجل حص فقال كيف نذ وكيف
 امير كروالواخير امير المومنين لانه قد بنى عليه يكون فيها كتب كتابا وارسل
 برید او امر اذا جئت باب عليه فاجمع خطبا واحرق باب عليه فلما قدم جمع خطبا
 واحرق باب عليه فدخل عليه الناس ذكر ان ههنا رجلا يحرق باب عليه
 قال دعوه فانه رسول امير المومنين ثم دخل عليه فناداه الكتاب فلم يسمع الكفا
 من يده حتى ركب فلما رآه عمر قال احبس وعنف في الشمس ثلاثة ايام فحس
 عنه ثلاثة حتى اذا كان بعد الثالث قال يا ابن قسط الحقني الى المرق وفيها ابل
 الصديقة وعنفها حتى اذا جاء الحرة التي عليه نمرق وقال انزع ثيابك واتر بها
 ثم ناوله الدلو فقال اسق هذه الابل فلم يفرج حتى لقب فقال يا ابن قسط من
 كان عهدك بهذا اقال صليبا امير المومنين قال فلما ابنت العلية واشرفت
 بها على المسلمين والارملة واليتيم ارجع الى عمك ولا تعبد لغير الله ودينه
 مرويت گفت که وقتی عمر بن خطاب رضی الله تعالی عنه نظر میکرد و جستجو می نمود حال مردم را
 و میسر سیدان را از حال لشکریان ایشان ناگاه بگذشت باهل حص پس گفت چگونه هستید شما
 و چنان است ای سران گفتند بهتر از پیش است یا امیر المومنین لیکن هر آینه او بنا کرد و دست علیه
 یعنی خانه بلند که میباید در آن پس بنوشت عمر رضی الله تعالی عنه نامه و بفرستاد یعنی پس کوفه
 رسولی بفرمود او را که هرگاه بروی تو دروازه علیه او را پس جمع کن جمیع را و بسوز و دروازه علیه او را
 پس هرگاه بیاید آن نامه بر جمع که چه را و بسوزت و دروازه علیه او را پس خنل شد بر مردم و مردم
 و ذکر کردند که هر آینه درینجا مرویت که بسوزد و دروازه علیه او را گفت بگذارد و او را پس هر آینه
 او فرستاده امیر المومنین است پست بر آید بر آن نامه بر پس بداد او را آن نامه پس نهاد نامه را
 از دست خودش تا که سوار شد پس هرگاه بدید او را عمر رضی الله تعالی عنه گفت باز او را بداد
 از من در آفتاب سه روز پس باز داشته شد آنکس از عمر رضی الله تعالی عنه و تا وقتیکه

بعد روز سوم گفت عمر رضی الله تعالی عنه ای ابن قریط همراه من بیایم بمقام حمزه و بپوش
 در اینجا اشتران و گوسفندان مدقه تا وقتی که بیاید و در حمزه بینگند عمر زبرگویی و گفت برکش
 از بر خود جامهای خورا و از ناربند یارین گیم پست بر آدا و را دلوی و گفت آب بخور ان
 این اشتر از پاسبان فایز نشد یعنی از آب خورایند ان اشتران تا که مانده شد پس گفت
 عمر رضی الله تعالی عنه ای ابن قریط تا کی بوده است زمانه تو باین کار گفت ابن قریط زمانه
 در آن زمانی تا مدتی باین کار بوده ام یا امیر المومنین گفت عمر رضی الله تعالی پس بر آس
 همین بنا کردی تو علیه و از بالای گمرستی بآن مسلمانان و یوگان و تیارا باز بر و بسوی کار
 خود و خود کن بن پروری و منظم که آن مسافر در ماندگی است از اینجا که در آن اتفاقا ابو بکر صدیق
 رضی الله تعالی عنه بروایت اسلام با شما و صحیح بر شرط ششین آورده که آنده حسین بواج
 لابی بکر بعد رسول الله صلی الله علیه و سلم در کان علی و الزبیر و یحیی و خالد بن علی
 فاطمة بنت رسول الله صلی الله علیه و سلم و فیهما و فرهاد و یحیی و فاطمة بنت رسول
 فاما بلی ذلك عمر بن الخطاب خرج حتى دخل علی فاطمة فقال یا بنت رسول
 الله صلی الله علیه و سلم والله ما من الخلق احب الينا من ابیک و ما من احد
 احب الينا بعد ابیک منك و اید الله ما ذلک بما نغنی ان اجتمع هؤلاء النفر عنده
 ان امرهم ان یحرق علیهم البیت قال فلما خرج عمر جازها فقالت تعلمون
 ان عمر قاسمنا فی وقد حلفت بالله ان حدتم لیجر قن علیکم البیت رایه الله فیین
 لما حلف علیه فانصرفوا را شدین فرا وادایکم و لا ترجعوا الی فانصرفوا عندها فامر
 یرجعوا الیه باحتی یا یعوا لابی بکر هر آینه شان اینست که وقتیکه بیعت کرده شد بر آس
 ابی بکر صدیق رضی الله تعالی عنه بعد رسول الله صلی الله علیه و سلم و بپوش و زبر که می آمدند
 نزد فاطمة بنت رسول الله صلی الله علیه و سلم پس مشا و روه میگرد و فاطمة بنت رسول الله صلی الله علیه و سلم
 و باز میگشتند و کار خود را پس هر گاه رسید این خبر عمر ابن الخطاب رضی الله عنه رایه و ن آمد

تا که بیاید و خدمت شریفه فاطمه رضی الله تعالی عنهما پس گفت یا دختر رسول الله صلی الله علیه و سلم سوگند بخدا که نیست هیچیک از خلق محبوب تر بسوی ما از پدر تو و نیست هیچیک دوست بسوی ما بعد پدر تو از تو و سوگند بخدا که نیست این کار هر ابا زارنده که جمع شده اند این مردمان نزد تو از نیکه امر کنم بآنان که سوخته شود بر آنان خانه آمان را وی میگوید که پس هرگاه بیرون آمد عمر رضی الله عنه بیامد آنگسان نزد فاطمه رضی الله تعالی عنهما پس گفت فاطمه رضی الله عنها شما میدانید که هر آینه عمر بد رستی آمد نزد من و تحقیق سوگند خورده است بامد هر آینه اگر باز بیایید شما یعنی نزد من هر آینه بسوز و بشنای خانه شما و سوگند بخدا که بد رستی خواهد کرد و عمر آنچه سوگند خورده است بران یعنی جاری خواهد کرد و آنچه بر سوگند خورده است و خانه شما را خواهد سوخت پس باز گردید و نشست و وی فرمود پس بپسینید رای خود را و باز بیایید بسوی من پس باز گشتند از نزد فاطمه رضی الله تعالی عنهما و باز نیامدند بسوی او علی ایضا و علیها الصلوٰة والسلام تا که بعیت کردند بآب بیکر صدیق رضی الله تعالی عنهما پس ازین حدیث قسم مستفاد میشود که اگر تغییر بآمال جایز نمی بود یا مخصوص بقبول کننده نمی بود و حضرت عمر رضی الله تعالی عنه بر سوختن خانه آیندگان نزد حضرت فاطمه رضی الله تعالی عنهما سوگند بخور و از آنجا که هم در آنجا اخبار دایم مجامع خارج کرده که آن عمر بن الخطاب رضی الله تعالی عنه قضی فیمن قتل فاحرم اوفاء الشهداء و هو عمر بالذیة و ثالث الذیة هر آینه عمر بن الخطاب رضی الله تعالی عنه حکم کرد و کسی که قتل کرد و حرم یا و شهر حرام یا و رحالت احرام بدیته و سوم حصه دیت و پیداست که اگر تغییر بآمال جایز نمی بود و سوم حصه دیت بر اصل دیت نمی افزود و از آنجا که هم در آنجا اخبار میگوید که فی حدیث ان عمر بن الخطاب رضی الله عنه استعمل رجلا علی الیمن فوقف علیه و علیه حلة مشهورة و هو عمر بن الخطاب رضی الله عنه فقال له لبعثناک ثمارا بالحلة فزعت عنه و البس خبیثة صوف و شخر سال عن ولایة فلم یدکر الا خیر افره علی عمله ثم وفاه الیه بعد ذلك فاذا هو

و فتوی دهم بعیر من ذی ذیبت من درخت شود آبروی من و گرفته شود مال من و این لفظ
 رد الحتار و خطاوی است بعد از نقل این حدیث در رد الحتار و خطاوی میگوید که شب
 مذہب ابی ہریرہ رضی اللہ تعالیٰ عنہ ہمین باشد کہ حال را اگر فتنہ بدیہ جایزست بخلاف
 عمر رضی اللہ عنہ کہ نزاد و جایز نبود پس ازین جهت برای ہریرہ مصادره کرد و انتہی و
 مذکور درست رک حاکم بدین لفظ است کہ گفت ابو ہریرہ رضی اللہ تعالیٰ عنہ قال فی عمر
 یا عہد واللہ وعدہ والا سلام خنت صال للہ قال قلت لست عہد واللہ وک
 عہد والا سلام و لکنی عہد و صرحت اہل اولو اہل صال للہ و لکنہا ائمان ابی مسہ
 اجتمعت قال فاعادہا علی اعدت علیہ ہذا الکلام قال ففرغ فی اثنا عشر
 الفا قال فقصت فی صلاۃ الغدا فقلت اللهم اغفر لکم میر المؤمنین فلما کان
 بعد ذلک اراد فی علی العمل فابیت علیہ فقال لو قد سأل یوسف العمل کان
 خیرامنک فقلت ان یوسف بنی ابرہ بنی وانا بن امیہ وانا اخاف
 ثلاثا واثین قال ولا تقول خمس اقلت لا قال فابین قلت اخاف ان اقول الخیر
 حلہ و ان افقی بغیر علم و ان یضرب ظہری و یشتد عرقی و ان یؤخذ صانی
 بالضرب گفت مرا عمر ای دشمن خدا و دشمن اسلام خیانت کردی تو و مال خدا بینی گفت مرا
 عمر بعد از آوردن مال از بحرین ابو ہریرہ رضی اللہ تعالیٰ عنہ میگوید کہ گفتم نیست من دشمن خدا
 و نہ دشمن اسلام ولیکن من دشمن کسی را کہ دشمنی کند آن ہر دو را و خیانت کند و ہ ام مال خدا را
 ولیکن اینها شن اند کہ مبتلا گشتہ ام من بدانہا و حصہ ہای خلاق اند کہ جمع شدہ اند یعنی باز
 من ابو ہریرہ رضی اللہ تعالیٰ عنہ میگوید کہ پس اعادہ کرد عمر رضی اللہ تعالیٰ عنہ این
 کلمات را بر من و اعادہ کرد من برو این کلام میگوید کہ پس تاوان کرد عمر خود و از خود
 پس با ستادم در نماز صبح پس گفتم ای بار خدا یا یحیی امیر المؤمنین یا پس برگاہ شد پس از
 خواست کہ بغیر سیدہ ابرار ان عمل پس ابا آورد و برو پس گفت چرا و مال انگہ بدستی رفت

یوسف علی را بود و بهتر از تو پس گفتم که هر آینه یوسف بنی ابن نبی ابن نبی بنی نبی است و من ابن نبی
هستم و من تیرم و می اندیشم سه و دو را گفت نمیگوئی که پنج را گفتم نمی گفت پس آن که از پیش
گفتم تیرم که یکم نمی بینی غیر علم و آنکه فتوی و علم پیغمبر است و آنکه زده شود و پشت من و آنکه زنانه
و او شود و منی بر خیزد شود و بروی من و آنکه گرفته شود و مال من بزدن یعنی بر بند و مال
بگیرند و از شما و این حدیث است آنچه در راز اله انما گفته نقل ابو یوسف حدیثی
المجالد بن سعید عن عیاض عن الحسن بن ابی حمزة عن ابيه ان عمر بن الخطاب
رضی الله تعالی عنه دعا اصحاب رسول الله صلی الله علیه و سلم فقال اذ الله
تعلینو فی فتن یمینة فقالوا عن لعینک فقال یا ابا هريرة ایت الجحیم و هجر
ایت العام قال فذهبت فجئة فی آخر السنة لغير رتین فیهما اخسمائة الف فقال
عمر ما رایت ما لا یجتمعا قطا کثر من هذا فیه دعوی مظلوم و مال یتسر
او ارملة قال قلت لا والله بئس من الله الرجل انا اذ ان ذهبت انت بالمتها و انا
بالمی فنه گفت ابو یوسف حدیث کرد مرا مجالد بن سعید از جامر از عمر بن ابی هریرة از پدر او
یعنی از ابی هریرة که هر آینه عمر بن الخطاب رضی الله عنه بخواند اصحاب رسول الله صلی الله علیه
و سلم را پس گفت هرگاه که مددگاری کنید شما مرا پس که ام کس احانت و مددگاری نماید مرا پس
گفتند یا دوری نخواهیم کرد ترا پس گفت ای ابا هریرة برو بسوی بحیرین و بجزیرة یاسا اسال میگوید ابو هریرة
رضی الله تعالی عنه پس فرمود یعنی بسوی بحیرین بر عالمی است و درم عمر را و آخر همان سال و غزاه یعنی از
بحیرین باز آمدم بسوی عمر رضی الله تعالی عنه و در آخر همان سال و دو غزاه و آوردم که در آن هر دو پنج
کس بود یعنی از دراهم یا غیر آن آنرا پس گفت عمر رضی الله عنه ندیدم من بانی در بجای مجت
شد و گاهی زیاده ازین که در آن دعای مظلوم یا ایا تیم یا تان میوگان باشد ابو هریرة رضی الله
عنه میگوید که من گفتم فی و احد بدست مرو که من تیم اگر بروم یعنی بسوی عمل تو با سایش و بهتر
باشی و من در سختی و دشمنی از آنکه واقعی در فتوحات شام نوشته که عمر بن الخطاب رضی الله عنه

در نامه جواب ابو عبید و این الجراح سر لشکر شام بنیگاشت که اما بعد و سر کتابت
و فحش من شرب الخمر جلدۀ ثانیین جلدۀ و لعمری ما یصلح لهما کلا الشدة و الفقر
و لقد کان حقهما ان یحسنوا نیا تهما و یراقبوا ربهما عز وجل و یعبدا و یرؤوا
و یشکروا فمن عاد فاقه فیہ الحد صاحب صولت فاروقی در ترجمه این عبارت نوشته

که بعد از سلام بآن نامدار	چنین باد واضح بران پوشیار	که آمد کتاب تو و پے سخن
بعضو نشرفت شایان بنمن	و گرانچه در باب میخوارگان	نوشتی و جستی ز فتوی نشان
کنون هر که از بعد بر شرب خمر	شتابند بخرش بتاکید امر	دران محفل و جمع خیر و شر
و حکم شریعت پیچیده	سوی کس در اجرای حکم آید	میفکن بپیل و برافت نگاه
بتاویب این جریش از زور شست	بزن تا بهشتاد و دوه به پشت	بخالی گفته شان از ان سیم و زور
بدو تو به شان از چنان شو و شر	چو تاب شدند از فساد و بدی	بخوان شان سوی طاعت ایزد
چو مال است شان بر ضلالت	ادب کن بتغیر بالبال شان	بر آران همه سیم و زور شان
که فقرست سوا گریه و زور شست	بتهلیل و تکبیر و تحمید رب	بفرمای شان سال همه و زور شب

از جمله آنکه در روضه الاحباب است که چون فتح قسیرین بمحوش و جلالت خالد بن الولید میسر شد
اشعث بن قیس کنذری قصیده غرور مدح خالد انشا کرد و او را تمنیت نمود و خالد ویراده هزار
درهم بر سوله و انعام داد چون این خبر بمسیر امیر المومنین عمر رضی الله عنه رسید از خالد بغایت
تافتگی گشته باو بمیده نامه نوشت که باید که خالد بن ولید از قسیرین بنزد خود خوانی و در مجمع
احیان لشکر خویش او را یاستانی و فرمانی تا عاصه از سرش باز کند و او را بهمان عاصه مقید سازند
و طاقیه نیز بر سر او گذارند و از سوال کنند که آن ده هزار درهم که با شعث انعام کرده اگر کجا بود
اگر گنجی یافته و از آن گنج دل او را بآن مبلغ بی رنج گردانیده اقربا بجنایت و خیانت خویش نمود
باشد و اگر از مال خود عطا کرده تحقیق که طریق اسرارن پسر و خود را و عرصه تهدید و لانت است
المسرفین در آرد و حلی ای حال و یرا از کمومت و شنگ که دارد معزولی کرد و چون سخن

بنی عباس در قسیرین
بنی عباس در قسیرین
بنی عباس در قسیرین

همی که متعلق به او بود و داخل اشغال خود گردانی بپسید و بوجوب نمود و عمل نمود و خال را طلبیده از وی پرسید
 ساله ما که شد باطل از شما مجلس بعید و بر فاست دست از سر خال برداشت و در گردنش کرد و گفت حکم
 ای مرد متین برین خط صادر گشته تا جواب بگوئی تا این طریق بدینند و ابو عبیده باز خال را جواب طلبید گفت
 از آن خویش و دم پس ابو عبیده او را بدیند و روان گردانید چون مجلس خباب خلافت آمد تا مدینه نفس خود
 باز و استفسار فرمود و کسین با بی ثروت از کجا بود که ده هزار درهم یک بار یک کس بی خال جواب داد و بجهت
 و غیرت علال بیکر و نین عزم خود باقی مال خال را تقویم کردند و ششاد هزار درهم بوشمست هزار باو گذار شدند
 و بست هزار از برای بیت المال ضبط کردند و انستی بچنینست و تا پنج عمری و جنگ نامه صحابه و بالانگور شد که
 حضرت شاه ولی الله صاحب ممدت بپوی قدس سر و دلالت اخفای نگارند که ملین با بیانست که در بعضی است
 تغییر با مال بیکر و دیرین بابا عادیست و قوه بسیار دار و انستی پس این مادیت به سوره نقل بود آن
 تغییر با مال اندوختن بیست و پنج و در حواصیه گفته التقریر بیکر با القتل و الحبس و الاخراج عن الله و
 و اخذ المال و غیرها انتهی و در مختار الفتاوی از احکامات الفتاوی نقل کرده و در جندی شرح مختصر
 و قایم گفته که التقریر باخذ المال سائر و قبل از تصرفی من ابی یوسف رحمه الله تعالی علامه التقریر
 باخذ المال از برای اقسام و الاولی صلی و باخذ و من جمله ذلك جعل لا یحضر الحاکم و چون
 باخذ المال میباح و باخذ المال انتهی و کما هر یک استغفار و مادیت اقوال لغیا چنان میشود که بگوید
 بخوان عتوبت با مال مال صادر و باخذ از اخذ و بیت المال نه چنانکه از جملة الرقی و عیو و الا نقل نموده
 تأدیر حواصی مسلمانان صرف کرده شود و نه سراسر ظلم است و الله تعالی اعلم و علمه احکم

فزون تر محمد درگاه و روان	که ان شاء الله تعالی بپایان	و ایات اعدایت قویه	بمنقل اندر ساند سبیه
در این داستان بر نشان	همه و جمله فقر حق نهان	سلک حبس و در تربیت آمد	ترتیب گشته در حرکیت آمد
بسیار نیز در و در پیش	که افزون بر بود و و گیتی	در و نماز و ترسیم دادار	که شود و بر خاستند بها صد انوار
بدرید و نیز چنین سیر و دم	که ان شاء الله تعالی بپایان	و ایات اعدایت قویه	بمنقل اندر ساند سبیه